

همایش بین‌المللی شاهنامه در گذرگاه جاده ابریشم (نخستین: ۱۳۹۸: مشهد)	سرشماره
همه ساله اردیبهشت هژیر: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی شاهنامه در گذرگاه جاده ابریشم به کوشش علیرضا قیامتی	عنوان و نام پدیدآور
مشهد: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت، ۱۳۹۸	موضوعات نشر
ایچ. بدون شمارگان	موضوعات ظاهری
978-600-370-166-3	شابک
فهرست	ویراست: فهرست نویسی
فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۲۱ ق. شاهنامه -- کنگره ها	موضوع
Ferdowsi, Abolqasem, Shahnamah -- Congresses	موضوع
فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۲۱ ق. شاهنامه -- مقاله ها و خطابه ها	موضوع
Ferdowsi, Abolqasem, Shahnamah -- Addresses, essays, lectures	موضوع
فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۲۱ ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر -- کنگره ها	موضوع
Ferdowsi, Abolqasem, Shahnamah -- Criticism and interpretation -- Congresses	موضوع
فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۲۱ ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر -- مقاله ها و خطابه ها	موضوع
Ferdowsi, Abolqasem, Shahnamah -- Criticism and interpretation -- Addresses, essays, lectures	موضوع
شعر فارسی -- قرن ۴ ق. -- تاریخ و نقد	موضوع
Persian poetry -- 10th century -- History and criticism	موضوع
شعر فارسی -- قرن ۴ ق. -- تاریخ و نقد -- مقاله ها و خطابه ها	موضوع
Persian poetry -- 10th century -- History and criticism -- Addresses, essays, lectures	موضوع
قیامتی، علیرضا، ۱۳۵۰ -	شماره افزوده
باغی، محمدجعفر، ۱۳۲۴ -	شماره افزوده
سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت	شماره افزوده
۱۳۹۸ ۲۴۵۳۵ ۳۱۲۲۹۵ FQR	زده بندی شنگره
۸۵۶/۳۱	زده بندی دیویر
۲۴۵۰۰۹۰	شماره کتابشناسی ملی



کتابخانه ملی و اسناد ایران

نام کتاب: همه ساله اردیبهشت هژیر
مجموعه مقالات همایش بین المللی شاهنامه در گذرگاه جاده ابریشم
به کوشش: دکتر علیرضا قیامتی
با نظارت: دکتر محمد جعفر یاحقی

ویراستار: فهیمه حسین زاوه
صفحه آرایی: محمد حسین شیرازی
ناشر: بوی شهر بهشت
نوبت چاپ: نخست - ۱۳۹۸
قطع: وزیری
شمارگان: ۵۰۰
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۰-۱۶۶-۳

شهریارِ برزو: شخصیت ناشناخته حماسه‌های شفاهی ایران و جست‌وجوی ریشه‌های هندی- زرتشتی در تنها روایت شفاهی مستقل

موجود

فرزاد قائمی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد^۱

چکیده

شهریارنامه، از منظومه‌های حماسی مفصل، مستقل و شناخته‌شده فارسی در چند دهه اخیر بوده است؛ با این وجود، شخصیت شهریار در حماسه‌های شفاهی فارسی، شخصیتی گمنام است که تنها چند اشاره کوتاه به وی شده است. این جستار، با بررسی روایات شفاهی موجود از داستان شهریار که دو بخش‌اند: ۱- اشارات پراکنده به شهریار در چند طومار فارسی که بی‌ارتباط با شهریارنامه منظوم‌اند. ۲- چند روایت با بسط بیشتر، به فارسی و گورانی، از که بر مبنای ساختار و محتوا، مشخص است، از روی منظومه شهریارنامه شکل گرفته‌اند. یکی از این روایاتی که به منطقه کوهمره سرخی قرار دارد و لبریز از عناصر زرتشتی است، در کنار اشارات موجود در منظومه، مطابق جستار حاضر نشان داده‌اند که سراینده اصلی شهریارنامه،

در هند، بر مبنای تلفیق روایات شخصیت‌هایی چون تور جهانگیر، برزین آذر، فرامرز و غیره و انتساب آن‌ها به شهریار، متنی منظوم را سروده است و بخش دوم روایت شفاهی فوق‌الذکر، نه از بافت روایی حماسه‌های گفتاری فارسی، بلکه با وسائلی از روی متن منظوم شکل گرفته است.

واژه‌های کلیدی: شهریارنامه، منظومه حماسی، روایت شفاهی، کوهمره سرخی، هند.

۱. مقدمه

شهریارنامه، یکی از منظومه‌های حماسی متشخص، مستقل و شناخته شده فارسی در چند دهه اخیر بوده است که داستان جذاب، پرکشش و تا حدی متفاوت آن با که دیگر متون حماس فارسی، باعث شده است که به عنوان یکی از اصلی‌ترین منظومه‌های نظیره شاهنامه فردوسی شناخته شود. شخصیت اصلی این حماسه، شهریار، پسر برزو بوده است؛ شخصیتی که در ادبیات حماسی فارسی - اعم از متون کلاسیک و منابع شفاهی - گمنام و ناشناخته بوده است، اما این بخت را پیدا کرده، تبدیل به قهرمان یکی از مقصّل‌ترین و زیباترین منظومه‌های حماسی فارسی شود. این جستار، با نقد منابع شهریارنامه و جست‌وجوی خاستگاه شخصیتش در حماسه‌های شفاهی و منظوم فارسی به این پرسش بنیادین پاسخ دهد که:

- چگونه و در چه زمینه فرهنگی و جغرافیایی، و بر مبنای چه منابعی، منظومه حماسی شهریارنامه شکل گرفته و چه نسبتی بین این اثر منظوم و روایات شفاهی اندک موجود درباره او وجود دارد؟

با توجه به اینکه این جستار به مقایسه و تحلیل داستان‌های موجود درباره این شخصیت می‌پردازد، لازم است، در ابتدا خلاصه‌ای از خط اصلی داستان این منظومه را، بر مبنای ۴ نسخه موجود از اثر، ارائه کرده، سپس پیشینه تحقیقات درباره روایات شفاهی مرتبط با شهریار را ذکر کرده و آن‌گاه توصیف و تحلیل روایات را آغاز کند.

خلاصه داستان کامل شهریار در شهریارنامه

بر اساس این منظومه، پس از بر تخت نشستن لهراسب و استقرار حکومت و تقسیم مملکت بین بزرگان، روزی در شکار میان شهریار و سام فرامرز، نزاعی رخ داده، سام، شهریار را «بی پدر» می‌خواند. شهریار شکوه از این اهانت به مادر و مادرش شکایت به زال می‌برد و چون زال به حرمت فرامرز سکوت می‌کند، شهریار به قهر، زابل را ترک کرده، به هندوستان می‌رود.

پس از سال‌ها کار در زهگیرسازی، در فرصتی با نشان دادن هنرش در سرکوبی فیل دیوانه، به خدمت ارژنگ، شاه هند، درآمد و مدتی بعد با دختر او ازدواج می‌کند. سپس در جریان نبردهای بین هیتال غاصب و ارژنگ، رقبای دیرین حکومت در هند، با دختر هیتال، فرانک، نرد عشق باخته، پس از چندی، برای اول بار گرفتار عشق راستین شده، با دل‌آرام دختر جمهورشاه مغربی ازدواج می‌کند. دل‌آرام به دست مضراب دیو که شیفته اوست، ربوده و ناپدید می‌شود و شهریار میدان جنگ هیتال و ارژنگ را ناگزیز ترک کرده، برای رهایی جفتش، با گذر از راه خطرناک ولی نزدیک‌تر، یعنی از نه بیسه (نه خان) می‌گذرد و با معشوقش به هند بازگشته، در راه ناگاه با فرامرز و پاس پرهیزگار، ناشناخته (چون آن دو نقاب بر رخ دارند) نبرد کرده، سرانجام هویت دو طرف افشا می‌شود و فرامرز او را به ایران خوانده، شهریار به پنهان نیاز ارژنگ به وی نمی‌پذیرد. لهراسب، به خواست انکیس، شاه خاور، رستم را به رزم ابلیس دیورهمسپار کرده، در غیابش، ارجاسب به همراه دیوی بی‌حریف به نام ارهنگ، پسر پولادوند دیو که به دست برزو کشته شده است، به ایران می‌تازد. ارهنگ در جنگ پهلوانان ایرانی را یکی پس از دیگری شکست می‌دهد. شهریار که به دعوت عمه‌اش، بانوگشسپ، برای آمدن به ایران و نجات ایران از حمله ارجاسب، رد می‌کند. زال در نامه‌ای برای فرامرز او را از هند احضار کرده، در مورد آوردن شهریار الزامی نمی‌کند، چرا که چون او از مادری تورانی و بیگانه بوده، دل بسته ایران نیست. نامه زال تصادفی به شهریار می‌رسد و او که به دعوت عمه‌اش، بانوگشسپ، برای آمدن و نجات ایران راضی شده، بار به شدت مکدر و از تصمیمش متصرف شده، تصمیم حمله به چین، توران و از آنجا به ایران را می‌گیرد تا هنر و گوهر خود را ثابت کند. ارجاسب در حین جنگ، از تازش پهلوان ناشناسی به توران آگاه شده، باز می‌گردد، اما از شهریار شکست سختی می‌خورد. پس، از این شهریار به ایران آمده، بسیاری پهلوانان ایران را به بند کشیده، حتی با زال نبرد می‌کند. در حین فتوحات شهریار در چین و توران، در نبرد فرامرز و ارجاسب، فرامرز به دست ابری ربوده می‌شود که در واقع برهمنی به نام بیدپای اهل زرنگ است که تسنیم‌شاه، پادشاه زرنگ، که دخترش توسط دیوی مضراب‌نام ربود شده، او را فرستاده است؛ چرا اخترشماران نجات او را به دست پهلوانی از نسل سام پیش‌بینی کرده‌اند. فرامرز در تکراری از داستان رستم و دیو سپید، به غار مضراب دیو رفته، جوانمردانه او را از خواب بیدار کرده، شکست می‌دهد و شاه دختر خود را به او می‌دهد. چندی بعد، فرامرز با کشتی راهی ایران شده، در توفان شدیدی از کشتی به آب افتاده، خود را به دربند خرم‌آباد می‌رساند. در همین حین، رستم پس از ماجراهای زیادی بالاخره ابلیس دیو غارتگر را به بند

می‌کشد، ولی در حین خوابی در مرغزاری رخس را از وی می‌ربایند. این در حالی است که سواران شاه خرم‌آباد در جایی دیگر در دنبال رخس‌اند، ولی نمی‌توانند مهارش کنند؛ لیکن فرامرز او را به آسانی مهار می‌کند، در وقایع بعدی که به نبرد خاور و خرم‌آباد ختم می‌شود، رستم درگیر نبردی ناشناخته با فرامرز شده، شناختن رخس، به افشای هویت او و پیوستن پدر و پسر به یکدیگر و بازگشت پیروزمندانه آن‌ها به ایران می‌انجامد. رستم با بازگشت به ایران به صحنه نبرد ایرانیان و سپاه ارژنگ‌شاه هندی وارد شده، حضورش در دشت جنگ، سرانجام به نبرد سخت او با شهریار که تکرار الگوی نبرد رستم و سهراب و رستم و برزوست می‌انجامد؛ نبردی که در جریان آن، مشابه داستان رستم و برزو، قبل بروز فاجعه، ارژنگ‌شاه هویت شهریار را نزد زال فاش کرده، آشتی و پیوستن شهریار به ایران را رقم می‌زند. در این حین لهراسب با دو خبر بد مواجه می‌شود: یکی ورود فرستاده سلیمان که درفش کاویانی، تخت گوه‌رین کیخسرو و چهار زن ماه‌پیکر ختایی که یادگار خسرو و از زنان شبستان شاهند (مشابه نقش دو خواهر جمشید برای فریدون و ضحاک)، را به عنوان باج طلب کرده است. دیگری شورش سخره دیو، پسر شبرنگ دیو (فرزند دیو سپید) که به دست برزو کشته شده است و به اردوان شاه غاصب مازندران پیوسته و با کمک جادوگری به نام آذرشک بر شاه ایران عصیان کرده است. شهریار داوطلب شده، با فیروز طوس و اردشیر بیژن راهی مازندران شده، با نبرد بر روی پل آمل جنگ را شروع می‌کنند. در نبرد سخره و شهریار، ابتدا شهریار زخمی شده، جادوگر مازنی چشم او را کور و برف شدیدی بر سپاه ایران فروباریده، لهراسب را گرفتار می‌کند. ولی رستم جادو را که به شکل گراز بر روی تاخته، شکست می‌دهد و با خونس چشم شهریار درمان و شاه آزاد می‌شود (تکرار بینا شدن و نجات کاوس با خون جگر دیو سپید) و اردوان نیز به دست رستم کشته شده، فرزندش جانشین وی می‌شود. با بازگشت سپاه ایران، شهریار در مازندران می‌ماند و سخره را که گریخته، به بند کشیده، به ایران می‌آورد. در مورد سلیمان نیز در نهایت به پیشنهاد زال (که همچنان مظهر خرد است)، او به عنوان میانجی، چهار کنیز را همراه این دو دیو که دشمن نبی بوده‌اند، به دربار سلیمان رهسپار می‌کند تا او را از دو خواسته دیگرش منصرف کند. نبی نیز خرد او را با معماهایی و قدرتش را با پنجه تابیدن با یکی از دیوانش می‌آزماید. مطابق تنها نسخه کامل موجود از این منظومه بزرگ (نسخه بانکیورا) سرانجام شهریار به علت دریافت نامه‌ای از ارژنگ و درخواست کمک او در مقابل شورش یکی از خویشان هیتال که با همدستی فرانک به سرندیب حمله آورده، راهی هند می‌شود. در هند پس از سرکوبی این عصیان، در بزم بزرگان هند، فرانک حلیه‌گر با افگندن

زهر در جام شهریار، او را مسموم کرده، پهلوان در حالی که خون از دیدگانش جاری است، بر خاک فرومی‌افتد. در همین حین دویست غلام با تیغ برهنه به مجلس تاخته و شاه را نیز اسیر می‌کنند. شهریار پس از سه روز تپیدن در خون خود به مرگ دردناکی دچار شده، در روز چهارم ارژنگ را نیز سرزده، به دستور فرانک هر دو را کفن نکرده به خاک می‌سپارند. پس از دو هفته که زابلیان در سوگ، خون گریه می‌کنند، رستم یک‌تنه به کین خواهی نبیره آمده، پس از هلاک کردن بسیاری از خائنان، سپاه سرند به کین شاهشان تسلیم او شده، آن زن اهریمنی را دست‌بسته به نزد رستم می‌آورند. به دستور رستم، یوزبانان او را درهم دریده (سرنوشتی که بی‌شبهت به پایان سودابه پس از قتل سیاوش نیست)، به ستودان شهریار رقتن و پس از ساختن دخمه و تشییع باشکوه او و ارژنگ، به زابل بازمی‌گردد.

۲-۱- پیشینه تحقیق

رضا غفوری در مقاله‌ای با عنوان «چند روایت از شهریارنامه در ادبیات عامیانه ایران»، کوشیده منابع داستان شهریار را در ادب عامیانه ایران، بر مبنای اطلاعات مرتبط با او در طومارهای نقالی و اطلاعات مرتبط با دیگر فرزندان رستم که در این منظومه به شهریار نسبت یافته، روشن کند (۱۳۹۶: ۱۱۸-۱۳۷). قبل از این مقاله، عظیم جباره ناصرو، در مقاله «بررسی تحلیلی آغاز و پایان منظومه شهریارنامه بر اساس روایتی نقالی»، ضمن معرفی روایت نقالی بسیار مهمی از داستان شهریار موجود در منطقه کوهمره سرخی فارس که شاید بتوان آن را مهم‌ترین روایت شفاهی از داستان شهریار محسوب داشت، به تحلیل آغاز و انجام شهریارنامه منظوم پرداخته است (۱۳۹۵: ۵۳-۶۶). نکته شگفت این است که غفوری در مقاله خود (دومین مقاله درباره روایات شفاهی شهریار)، به مقاله جباره (اولین مقاله درباره روایات شفاهی شهریاره که تنها پیشینه صددرصد منطبق با مقاله او از حیث مسئله به‌شمار می‌رفته است) هیچ اشاره‌ای نکرده و حتی این روایت شفاهی مهم کوهمره را ذکر هم نکرده، محتملاً ندیده و بدون بررسی آن، تحقیق خود را سامان داده است! غفوری در مقاله‌ای دیگر درباره روایات شفاهی شهریار در غرب ایران با عنوان «شهریارنامه و ادبیات غرب ایران»، روایتی را دیگر از شهریار را از منبعی شفاهی ولی نامشخص و روایتی را به نقل از اکبری مفاخر از هفت لشکر گورانی ذکر کرده است که در ادامه نقل خواهد شد.

دلایل گمنامی نامه شهریار در متون کلاسیک و پیشینه تحقیقات ادبیات حماسی فارسی شهریار، یکی از پسرانی است که در روایات حماسی شفاهی برای تداوم داستان برزو (که خود ادامه داستان سهراب شاهنامه است) خلق کرده‌اند؛ شخصیتی که در زمینه متون حماسی

فارسی- در ایران- اتفاقاً از همه برادرانش گمنام‌تر بوده است. دو پسر مشهور برزو که در حماسه‌های شفاهی فارسی (طومارهای نقالی و روایات شفاهی) و حتی حماسه‌های دیگر اقوام ایرانی، مثل اقوام کرد (حماسه‌های گورانی و هورامی) داستان آن‌ها با تفصیل آمده است و در دو منظومه مطول حماسی فارسی در سده دهم، برزنامه عطایی و شاهنامه اسدی، نیز داستان آن‌ها به تفصیل آمده است، یکی تمور (تیمور)، پسر برزو از دختر شاه خوارزم، حوری‌لقا [برگرفته از نام مشهور تیمور گورکانی] و دیگری کریمان، دختر برزو از ازدواج او با معروف‌ترین معشوقه‌اش فهر (مهر) سیمین‌عذار، شاهدخت تورانی و دختر گرسیوز بدشگون، که داستان عاشقانه او با برزو یکی از مفصل‌ترین عاشقانه‌های حماسی فارسی را در برزنامه جدید تشکیل داده است [برگرفته از نام کریمان که به‌عنوان نیای رستم، پدر نریمان، نامش دوبار در داستان‌های رستم و اسفندیار و رستم و سهراب از زبان رستم آمده بود؛ این کریمان را باید «کریمان ثانی» قلمداد کرد]. در برزنامه جدید به فرزند دیگری که از ازدواج برزو و مهر نسرین‌عذار، شاهدخت طغان‌شاه ختایی، به وجود آمده، اشاره شده است که نامش جهان‌سوز ذکر شده، در حالی که این جهان‌سوز، در شاهنامه اسدی، فرزند سهراب و برادر برزو توصیف شده است و در شمار قهرمانان نقابدار روایات حماسی فارسی (موسوم به یاقوت‌پوش) و همراه تور تبردار (زرین‌قبا) در نبرد هشت لشکر/ هفت لشکر است. چهارمین و گمنام‌ترین فرزند برزو در روایات حماسی ایران، برادر تنی کریمان و فرزند فهر و پهلوانی با دو بن ایرانی و تورانی است که در عین گمنامی در روایات ایرانی، رشد روایاتش در هند، یکی از منظومه‌های پر حجم حماسی فارسی را به خود اختصاص داده است: «شهریار».

بدین ترتیب، شخصیت شهریار، در روایات حماسی فارسی، شخصیتی گمنام بوده است. در هیچ یک از فرهنگ‌ها و تذکره‌های فارسی نامی از او نیامده است. حتی در لغت‌نامه دهخدا نیز که نام ناشناخته‌ترین پهلوانان و جنگاوران روایات حماسی فارسی در حد مدخل اعلام ذکر شده است، با وجود چندین شخصیت تاریخی با نام «شهریار» (بیش از همه در میان ملوک و امرای محلی طبرستان)، در میان اعلامی که دهخدا خود فراهم دیده است، نامی از شهریار برزو نیست. نخستین بار در بخش اعلام فرهنگ فارسی معین، شهریار، در حد خوانده شدن به‌عنوان فرزند برزو، به نام‌های خاص این مرجع و پس از آن، اعلام فرهنگ دهخدا نیز افزوده شده است (رک: معین، ۱۳۶۴: ۵ / ۹۴۲).

گمنامی شهریار، محصول نبودن او در حافظه نقالان ایرانی و عدم شناسایی متنی بوده است که با نقش محوری او سروده شده بود و تا چند دهه پیش هیچ نامی از او و این متن در جایی

ذکر نشده بود. دلایل این گمنامی، بخشی از هویت این متن است.

توصیف وضعیت فوق در شناخت دلایل فراموش شدن شهریارنامه بسیار ضروری است. شهریارنامه به دلیل روند فوق چون دیگر منظومه‌های حماسی تا دوره اخیر و تا قبل از تحقیقات کسانی چون مول، صفا و نلدکه کاملاً گمنام مانده بود، اما دلایلی هست که این گمنامی بیش از دیگر منظومه‌ها در مورد این متن تداوم پیدا کرده است. مشخصاً مول که کارش آغاز حماسه‌سرایی جدید فارسی است، در دیباجه کتاب خود، هیچ نامی از شهریارنامه ذکر نکرده است (ر.ک: مول، ۱۹۵۳: ۳۷۵-۳۹۳). دلایل غیبت شهریارنامه در دیباجه مول و بنیادهای قابل فرض در تبیین خاستگاه این متن شامل موارد ذیل است:

ناشناخته بودن کامل متن و عدم معرفی و یا حتی یادکرد آن در هیچ تاریخ یا تذکره‌ای. عدم وجود این اشارات ثابت می‌کند، متن به نسبت داستان‌هایی چون داستان گرشاسپ، رستم، بهمن، فرامرز و امثالهم که ریشه‌های متنی کهن دارد، داستانی مستحدث و نوظهور است که در مسیر تکوین حماسه‌های شفاهی پس از شاهنامه تکامل یافته است. نکته شگفت دیگر این است که در هیچ منظومه حماسی دیگری اشاره به شخصیتی به نام «شهریار» نشده است. در حالی متون حماسی متأخر لبریز از اشارات و تلمیحات به شخصیت‌های مهم پهلوانان خاندان رستم (چون برزو و جهانبخش) و برخی داستان‌های آن‌هاست، در هیچ کدام از متون جدید و قدیم منظوم نامی از شهریار نیست. غیبتی که در میان قهرمانان صاحب منظومه، فقط با داستان جهانگیر قابل مقایسه است. تنها جایی که شهریار و داستانش نمودی گرچه بسیار اندک پیدا کرده است، چند حماسه شفاهی و طومار نقالی محدود است. بر مبنای همین داده‌های اندک توان گفت، درباره خاستگاه فرض چنین شخصیتی در نسل سوم خاندان رستم، حلقه سیستانی چرخه حماسه‌های ایرانی و داستان‌های سلسله شاهزادگان سیستان است که رستم در میان آن‌ها نقش محوری داشته است. (ر.ک: هانوی، ۱۹۷۸: ۸۹-۹۰).

اشاره نشدن به باقی ماندن فرزندی از برزو در هیچ یک از منابع داستان برزو نشان می‌دهد، داستان شهریار، داستانی محدود، شفاهی و فاقد منبع مکتوب بوده است که از مسیری درخور تحقیق، در اختیار حماسه‌سرایی مقیم «هند» قرار گرفته، در این بستر رشد کرده است؛ به همین دلیل جغرافیای هند در این متن بسیار پررنگ است. جغرافیای ایرانی نیز فارغ از بلخ که پایتخت عصر گشتاسپی است، در این متن، بیشتر متمایل به سیستان است.

این نکته (هندی بودن خاستگاه) به ناشناخته ماندن متن در ایران دامن زده است. الحاق داستان‌های حماسی مستقل به داستان‌های اصیل، از سده هشتم به بعد در نسخ شاهنامه دیده می‌شوند و در نسخ پس از سده یازدهم که توجه به اعتبار و اصالت ابیات سروده فردوسی کاملاً فراموش شده، ورود این داستان‌ها تبدیل به یک جریان شده است. در این عصر شاهنامه در دیده برخی کاتبان و کتابداران و کتاب‌سازان دربارهای ثروتمند گورکانی، صفوی و عثمانی، دیگر نه شعری سروده یک شاعر خاص که به مثابه کتابی گران سنگ لبریز از قصص حماسی مشهور بوده، افزودن داستان‌های بیشتر و حجیم کردن کتاب نوعی رقابت ایجاد کرده است. یک علت ناشناختگی شهریارنامه، عدم ورود هیچ بخشی از شهریارنامه در نسخ شاهنامه فردوسی، به عنوان یک روایت الحاقی (بر خلاف متونی چون برزوانه، سام‌نامه، بهمن‌نامه، گرشاسپ‌نامه و...) است. اگر این داستان به نسخ شاهنامه راه بسته بود، قطعاً گمنام نمی‌ماند.

عدم معرفی تک نسخه باقیمانده از این متن در کتابخانه بریتانیا تا زمان نگارش اثر مول عامل دیگری است که به بی‌خبری مول نسبت به این متن انجامیده است. پس از معرفی این نسخه به دست فهرست‌نویسان بود که پژوهشگران بعد از مول، چون نلدکه، ریپکا، و صفا، از شهریارنامه به عنوان یکی از منظومه‌های حماسی مهم فارسی یاد کردند.

۳- خلاء داستان شهریار در حماسه‌های شفاهی فارسی و روایات محدود موجود

منابع شفاهی روایات حماسی گفتاری فارسی که منبع مستقیم منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه بوده است، طومارهای نقالی و روایات شفاهی پراکنده (تدوین شده در منابعی چون فردوسی‌نامه انجوی شیرازی و منابع محلی فولکلور نواحی ایران) بوده است. روایات موجود درباره شهریار شامل دو بخش است.

۱-۳- اشارات موجود در مورد شهریار؛ بی‌ارتباط به شهریارنامه

۱-۱-۲- در طومار جامع نقالان ناصری موسوم به هفت‌لشکر از شهریار فرزند برزویادکردی کوتاه موجود است. در نبرد فرزندان رستم با سقلاّب عادی (که در برزوانه جدید نیز داستانش البته بدون حضور شهریار به تفصیل آمده است)، دو فرزند برزو، تمور و شهریار و برادرزادگان شان، در نبرد با سقلاّب به کمک آذربرزین (در متن بهمن‌نامه: برزین آذر) پسر فرامرز رستم، می‌آیند. وقتی سقلاّب عاد به میدان می‌تازد، شهریار اصرار دارد که به نبرد سقلاّب رود اما تمور که نسبت به اوارشد است، خواست برادر را رد کرده، خود به میدان سقلاّب می‌رود؛ اگرچه زخمی عمیق برمی‌دارد که جانش را می‌گیرد. تمور در هنگام جان باختن، به شهریار و فرزندانش پند

واپسین را چنین می‌کند که در غیاب او به آذربرزین خدمت کرده، مطیع او باشند. پس از مرگ تمور، پهلوان پسین ایرانی در برابر سقلاب کسی جز آذربرزین نیست. شهریار این بار نیز اولین داوطلب است و از برزین می‌خواهد که رخصت دهد تا به رزم سقلاب رود؛ لیکن برزین نیز چون تمور هنوز او را آماده نمی‌بیند. برزین در نبرد با سقلاب، به کین تمور، حریف را از پا درمی‌آورد. در انتهای داستان، برزین و بهمن اسفندیار با هم آشتی می‌کنند و پس از پایان نبرد ایرانیان و سیستانیان، پهلوانان سیستان که شهریار نیز در میان ایشان نام برده شده است، به بارگاه گشتاسپ می‌آیند و در مجلس بزم شاهان‌های برای استقبال از ایشان کین‌ها پایان می‌پذیرد (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۵۶۴-۵۶۹). بدین ترتیب شهریار در شاخص‌ترین طومار نقالی فارسی در حد یک شخصیت فرعی کم‌اهمیت است که حتی فرصت جنگیدن پیدا نمی‌کند و تنها یکی- دو بار فقط نام برده شده است و او را حتی در شمار پهلوانان حماسی این اثر نمی‌توان محسوب کرد. ضمن این‌که اشارات پراکنده مذکور نیز با محتوای منظومه شهریارنامه هیچ نسبت روایی ندارد.

۳-۱-۲- کهن‌ترین نسخه خطی معرفی شده از طومارهای نقالی فارسی، طوماری به خط کاتبی به نام ابوالقاسم بن بدرالدین محمد سیاه‌پوش، کتابت شده به تاریخ ۱۱۳۵ ه.ق. (مقارن با اواخر عصر صفوی) است که در کتابخانه مجتبی مینوی تهران نگهداری می‌شده، به کوشش سجاد آیدنلو منتشر شده است (به‌نگار: ۱۳۹۱). در طومار اخیر، شهریار نه فرزند برزو، بلکه پسر تیمور و نوۀ برزو و برادر تُورگ است. در نبردهای سیستانیان و ایرانیان، پس از مرگ فرامرز در «کین اسفندیار»، و کین خواهی فرزندش آذربرزین از شاه بهمن، تمور، شهریار و تُورگ، به کمک آذربرزین می‌شتابند و با سپاهیان کیانی نبردها می‌کنند. پس از پیروزی برزین بر بهمن نیز، تیمور، شهریار و تورگ را در سیستان به بُرزین می‌سپارد و خود به زابلستان به نزد زال بازمی‌گردد (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۹۱: ۹۰۰-۹۰۱). در این طومار نیز شهریار اولاً اهمیت چندانی نداشته، شخصیتی فرعی در بخش «کین فرامرز» است؛ ثانیاً نقش او به عنوان پسر تمور هیچ ربطی به داستان او در منظومه شهریارنامه و اهمیتش در این متن که فقط رستم از او برتر می‌نماید، ندارد و روایاتی از این دست در نقد منابع منظومه هیچ جایی نخواهد یافت. علاوه بر دو طومار فوق که یکی شاخص‌ترین و دیگری کهن‌ترین طومارهای منتشر شده تا امروز بودند، در طومارهای تحریر شده در دهه‌های اخیر (البته بر مبنای روایات کهن سینه به سینه) نیز از شهریار حضورهایی در همین حد می‌توان یافت:

۳-۱-۳- در یکی از طومارهای معاصر، از روزنامه‌نگار عامیانه‌نویس و فیلمنامه‌نویس فقید،

جمشید صداقت نژاد که البته به نام نابرازنده طومار کهن شاهنامه فردوسی منتشر شده است (چون طوماری با تحریر کاملاً جدید به قلم آن مرحوم است)، جهانسوز شاه هندی، برای رهایی دختر خود از طلسم جادو، پهلوانی را می طلبد که دخترش را نجات داده، عهد می نهد که او را به دامادی شاه درخواهد آورد. آذربیزین برای این دشوار داوطلب می شود تا شاهدخت و دیگر اسیران را که از «طلسم خاکستر» نجات دهد. او طلسم را شکسته و توانست، برزو و معشوقش مهر (فهر) سیمین عذار، رستم یکدست و بالاخره پریزاد، دختر جهانسوز شاه را نجات دهد. جهانسوز شاه به شکرانه وقایع عهدش با برزین، او را به دامادی برگزید و پریزاد را به آذربیزین و مهر را نیز به همسری به برزو داد که از این پیوند، نطفه «شهریار کوهزاد» بسته شد (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۷۵). این اولین روایتی است که بی شباهت به برخی داستان های شهریار در هند (محتوی در شهریارنامه)، و ماجراهایش با فرانک و دل آرام و شکستن طلسم قلعه عنبر نیست؛ با این تفاوت مهم که قهرمان این داستان ها در طومار فوق نه شهریار که آذربیزین است (شباهت غیرمستقیم).

اشارات موجود در طومارهای شناخته شده موجود از این سه بیش نیست. در ۳ مجلد فردوسی نامه انجوی شیرازی نیز هیچ اشارتی حتی به نام شهریار نیست و این نشان می دهد که او در حماسه های گفتاری اقصی نقاط ایران، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب، هیچ جایگاهی نداشته است. لیکن دو روایت پراکنده نیز از داستان شهریار در حماسه های شفاهی یافت شده است که در ادامه ذکر می شود و بر خلاف سه یادکرد طومارهای قبلی که هیچ ارتباطی با منظومه نداشتند، به نظر می آید از داستان منظومه متأثر شده باشند که در بخش بعد نقل خواهد شد.

۳-۲- روایات موجود درباره شهریار؛ متأثر از شهریارنامه

۳-۲-۱- غفوری در مقاله «شهریارنامه و ادبیات غرب ایران»، با واسطه دوستی که به گفته وی تمایلی نداشته، نامی از وی برده شود، روایتی از شهریارنامه را از یکی از شاهنامه خوانان و نقالان کرمانشاه، با نام کاکامراد خدایی، شصت ساله، نقل کرده است. عدم وجود منبع ارزش این روایت را از بین می برد، اما با توجه به خلاء روایات شفاهی درباره شهریار، خلاصه نقل این نقال ناشناس از منبع گمنام نگارنده مذکور نقل می شود:

برزو از یکی از زنان شاهزاده حرم سرا که به احتمال زیاد هندی است، دارای فرزندی می شود و قبل از تولد فرزند، در نبرد با دیوی، به نامردی کشته می شود و این طفل چند ماه بعد به دنیا می آید و به دست رستم و زال بزرگ می شود. چون به سنین نوجوانی می رسد، نسبت به

همسالان خود برتر است. روزی در بین بازی با همسالان خود، ناخواسته بازوی نوجوانی را خرد می‌کند. پدر و مادر او نزد زال و رستم می‌روند و غرامت و تأدیب شهریار را می‌کنند. زال اولیای نوجوان را با پرداخت خسارت، راضی کرده، پس از بازگشت شهریار، او را در مقابل خانواده رستم، بازخواست کرده و او را ناخلف و از تخمه‌ای غیر از تخمهٔ برزو می‌خواند و فرامرز هم بعد از زال، او را بی‌پدر خطاب می‌کند. شهریار بعد از بازگشت به خانه، تصمیم به ترک وطن می‌گیرد و روز بعد بی‌خبر، از سیستان خارج می‌شود. تلاش خاندان رستم برای یافتن او بی‌ثمر است. او به هند رهسپار می‌شود و بعد از هنرنمایی‌ها، هیتال‌شاه - حاکم هند - او را فرامی‌خواند. شهریار نزد او منزلت یافته، پس از مدتی، برای کشورگیری، با موافقت هیتال‌شاه با لشکری عظیم، از طرف او، برای گرفتن انتقام سخنان سرد و تهمت‌های زال و فرامرز، روانهٔ ایران می‌شود. شهریار با خانوادهٔ رستم نبردهایی می‌کند و بعد از ماجراهایی بسیار، در آخر شناخته شده، با وساطت زال و خواهش او، باز به زابل باز می‌گردد. (غفوری، ۱۳۹۶: ۵-۶). آن‌چنان که نویسنده مقاله فوق خود نیز اذعان دارد، روایت شهریار در شهریارنامه و روایت گفتاری فوق در زیربنا مشترک‌اند و تنها در مواردی مثل کودکی و هویت متفاوت مادر (که در منظومه تورانی و در روایت شفاهی هندی تبار است)، اندکی تفاوتی در دلایل قهر، جایجایی و تغییر برخی اسامی (ارژنگ و هیتال) و اتفاقات فرعی اختلاف دارند (همان، ۶)، ولی اختلافات در حدی اندک است که بر خلاف سه یادکرد فوق، این روایت نه ریشه در روایتی شفاهی داشته، بلکه بازگویی نقالان‌های از نسختی از منظومه است (نسختی احتمالاً ناقص چون تا پایان داستان را نقل نکرده است).

۲-۲-۳- روایتی دیگر از داستان شهریار در دستنویسی از هفت لشکر به زبان گورانی مؤرخ ۱۳۴۳ ه. ق با کتابت ملا عزیز از طایفه کلهر، وجود دارد که خود روایتی از شهریارنامه است که چکیدهٔ ترجمه فارسی آن از آرش اکبری مفاخر، نقل از مقاله فوق‌الذکر از غفوری (به علت عدم انتشار ترجمه مزبور از اکبری) نقل می‌شود:

شهریار فرزند برزو کودکی خود را در ایران سپری می‌کند، او در هنگام بازی و کشتی، به دیگر کودکان آزار می‌رساند. مردم به زال زر شکایت می‌برند. زال به مادر شهریار دشنام می‌دهد و چند سیلی بر او می‌زند. شهریار خشمگین، ایران را به سوی توران و بعد هندوستان ترک می‌کند. در غیاب رستم و فرامرز که توسط بیدپای دیو جادوگر ربوده شده است و در حضور لهراسب، زال و سام ثانی در ایران، شهریار، به فرماندهی سپاه هندیان، نخست با تورانیان و بعد با ایرانیان نبردهایی کرده، از جمله شگفتی آذربرزین برمی‌انگیزد و او را در نامه‌ای برای

یاری سپاه ایران سرزنش می‌کند. برزین به شهریار پیشنهاد جنگ رویاروی می‌دهد. ولی با سررسیدن ارجاسب، شهریار با او مواجه شده، شکستش می‌دهد. داستان بر محور شخصیت شهریار ادامه می‌یابد اما در میانه به داستان ربودن فرامرز بازمی‌گردد و در یک پیشگویی از زبان رستم، سرنوشت خاندان زال تا روزگار بهمن بیان می‌شود. پس از آن به داستان شهریار و نبرد اول وی با رستم، به طور ناشناس، می‌پردازد و سپس داستان نبردی را روایت می‌کند که به قصاص خون گودرز که به دستور ارجاسب بر زمین ریخته شده، بین اردشیر، پسر بیژن، پیروز، وزیر ارجاسب که البته کوشیده مانع این کار شود و سرداری به نام بهروز درمی‌گیرد و ادامه ماجراها در بارگاه لهراسب شاه پایان می‌یابد. اسارت اردشیر و بهروز، فرزند زنگه، به دست هندیان، جنگ شهریار، با کابوس و «فیل زر» سرداران ایرانی و سرانجام زال زر که شهریار را به کمند می‌کشد، اما از بسیاری نیروی شهریار، کمند زال پاره می‌شود و او حرمت نیای خود را نگه داشته، مبارزه با آمدن شب به پایان می‌رسد. شبانه پیک خبر تاختن سرداری تورانی به هندوستان را آورده، شهریار سپاه را به ارژنگ می‌سپارد و خود به هند روانه می‌شود و در غیاب او، زال به سپاه هندی شبیخون می‌زند. این خبر باعث بازگشتن شهریار و نبرد مجددش با زال و درماندگی وی و چاره جستش از لهراسب می‌شود. لهراسب با مشورت جاماسب، ایران را- به شرطی که بلخ را به ایرانیان واگذارد- به شهریار تسلیم می‌کند. شهریار از وضعیت رستم و فرامرز می‌پرسد و جاماسب با رمل می‌بیند که رستم ابلیس دیو را به بند کشیده و به خرمی در کنار بلکیس شاه نشسته است، ولی فرامرز روده شده است. او همچنین پیش‌بینی می‌کند که سرنوشت نبرد شهریار با رستم باعث شادی جملگی می‌شود و حقیقت گوهر او را نیز بازمی‌گوید و در پاسخ شهریار برای نگفتن این راز به زال می‌گوید: این خواسته خداوند و تقدیر توست که زال تو را نشناسد. شاعر داستان شهریار را ناتمام رها می‌کند و به سراغ داستان فرامرز، دیو جادو و «قرارشاه» می‌رود که فرامرز را دیو را در غارش بیدار کرده، هلاک می‌کند و با دختر شاه ازدواج کرده، سپس سوار به کشتی به خرم آباد رفته، رخس را بازمی‌یابد و پس از اجرای مفصل رستم در سرزمین خاور و برخورد رستم و فرامرز با نقاب و شناختن این دو، همه با هم به ایران بازمی‌گردند. رستم پس از بازگشت، اردشیر را که پس از اختلاف با زال به شهریار و هندیان پیوسته بود، ولی در شبیخون زال اسیر شده بود، به جرم خیانت به دار می‌کشد. اما قبل از اینکه تیر را به سوی اردشیر پرتاب کند، ناگاه نقابداری موسوم به «گیس سیاه بانو» او را نجات می‌دهد و بین او و رستم جنگی سخت درمی‌گیرد. رستم در کشتی با پهلوان هندی احساس ناتوانی می‌کند و شهریار نیز لحظات مرگ خود را

به دست رستم «چکمه‌سیاه» می‌بیند، ارژنگ سردار که مرگ شهریار را نزدیک می‌بیند، با خود می‌اندیشد که اگر سکوت کند، رستم شهریار را همانند سهراب می‌کشد و هندوستان را به آتش می‌کشد؛ پس سکوت را شکسته، حقیقت را به رستم می‌گوید. رستم با شنیدن این خبر بسیار خشنود می‌شود. شهریار را در آغوش می‌گیرد و به یاد سهراب آه سردی می‌کشد. شهریار نیز بر دست و پای رستم بوسه می‌زند. زال نیز از اسب پیاده می‌شود و دست در گردن شهریار می‌اندازد و شهریار نیز دست و پای او را می‌بوسد. رستم از شهریار علت رنجش وی را از زال جویا می‌شود. شهریار خاطره دوران کودکی، سیلی زال و توهین‌های او به مادرش را بازگو می‌کند. پس از دلجویی آن‌ها از شهریار، هر سه شاد و خندان به نزد شاهزاده کیانی رفته، به بزم می‌نشینند (همان، ۶-۹).

همچنان که نویسنده مقاله مذکور نتیجه می‌گیرد، زیربنای روایت هفت لشکر گورانی و منظومه یکسان است و به جز تفاوت‌های محدودی چون دلیل درگیری شهریار با کودکان هم‌نوع خود، برخورد متفاوت زال و مادر و دلیل خشم و قهراو، عدم وجود نبردهای مفصل شهریار با سپاه هیتال‌شاه در روایت گورانی، انگیزه رفتن رستم به خاور، حضور برخی پهلوانان نوظهور مانند آذربرزین و بهروز و تغییر نام‌های برخی قهرمانان شهریارنامه در روایت گورانی، خط اصلی داستان شهریار و ایزودهای مربوط به رستم و فرامرز در دو متن عیناً واحد است. این نشان می‌دهد که روایت فوق نیز ریشه اصیلی در ادبیات عامیانه غرب ایران ندارد. احتمال این نیز که گوینده گمنام شهریارنامه مربوط به نواحی غربی و کردنشین ایران باشد، با بررسی ویژگی‌های سبکی منظومه منتفی است و تنها می‌توان احتمال داد که دستنویس یا دستنویس‌هایی (محتملاً ناقص) از این منظومه در این نواحی وجود داشته که به دست نقالان و راویان این مناطق رسیده است. عدم وجود بخش‌های زیادی از شهریارنامه مانند نبرد او با هیتال‌شاه، گذر از نه بیسه و نجات دل‌آرام، ماجرای سخره دیو، داستان سلیمان نبی و کشته شدن شهریار به دست فرانک که در هیچ یک از روایات عامیانه نیست، نیز بیانگر این است که یا دستنویس ناقصی از منظومه در اختیار راویان بوده، یا راوی دخل و تصرفاتی بسیاری در روایت کرده، یا نقوذ روایات عامیانه رستم و سهراب به مسأله دامن زده است (همان، ۹-۱۰)؛ البته احتمالی دیگر هم هست که مقاله بدان اشاره نکرده، لیکن به نظر نگارنده از احتمالات قبلی به صواب نزدیک‌تر است و آن وجود نه نسخه مستقیمی از منظومه بلکه تلخیصی منشور (که نمونه‌هایش از اغلب منظومه‌های حماسی مشهور در بین نقالان وجود داشته است) یا حتی یادکردی شفاهی از آن است که بر حسب اتفاق، و به علت بازار گرم

روایات حماسی در بین کوه‌نشینان کرانه باختری ایران، به غرب سرزمین راه بسته است. قطعاً روایت گورانی شهریار در هفت لشکر کردی، تحت تأثیر منظومه شهریارنامه خلق شده است و تصور رابطه عکس (یعنی وجود منابع منظومه در این روایات) هم در مورد این روایت و هم روایت مشابه قبلی که ذکرش رفت، صددرصد منتفی است.

۳-۲-۳ روایت دیگر، که مهم‌ترین روایت شفاهی در شناخت خاستگاه منظومه شهریارنامه است، روایتی مربوط به منطقه کوهمره سرخی، منطقه‌ای باستانی در جنوب استان فارس، سرزمینی کوهستانی و جنگلی در آخرین شاخه جنوبی رشته‌کوه‌های زاگرس و مأوای طوایف بزرگ عشایرنشینی از عصر ساسانی تا روزگار معاصر است که علاوه بر طوایف بومی کهن، محل مهاجرت طوایف بسیاری از دیگر اقلیم‌ها بوده‌اند (درباره این منطقه، رک: شهبازی، ۱۳۶۶: ۲ به بعد). این منطقه همچنین گنجینه شگفتی از روایات حماسی است که با هیچ متن و زمینه شفاهی دیگری قابل قیاس نبوده، ذخیره منحصر به فردی از داستان‌های پهلوانی ایران است. یکی از شگفتی‌های روایات حماسی این منطقه باستانی، روایتی از شهریارنامه است که توسط مسن‌ترین و معروف‌ترین نقال این منطقه، -علی حسین عالی‌نژاد، آخرین بازمانده از نسل راویان و نقالان کهن منطقه- روایت شده است. خاستگاه و علت پذیرش این داستان در میان مردم این منطقه روشن نیست. روایت نقالی آغاز و پایان مشخص دارد؛ با متن منظوم شباهت آشکار داشته، برخی از قسمت‌های داستان منظوم در روایت شفاهی موجود نیست. همچنین این روایت، تنها روایتی است که علاوه بر داستان شهریار، درباره منظومه شهریارنامه و شاعر آن اطلاعات بسیار باارزشی دارد. در ادامه، خلاصه این روایت مهم نقل می‌شود:

برزو پس از نبرد با رستم و پی بردن به ارتباط خویشاوندی با خاندان زال به همراه رستم عازم سیستان شد و سال‌ها در آنجا گذران عمر کرد. پس از مدتی به دربار پادشاه برگشت و با گل‌افشان - دختر یکی از سرداران بزرگ ایرانی - ازدواج کرد. گل‌افشان در طول مدت بارداری به دلیل سنگینی غیرطبیعی کودک، روز به روز ضعیف‌تر می‌شد و با اینکه بسیار تنومند بود، توان راه رفتن نداشت. در این مدت تنها همدم و سنگ صبور او، «ورزاو» (گاونر) بود [که به نوعی نقش ندیمه گل‌افشان بعد از تولد شهریار، نقش دایه وی را نیز داشت]. برزو برای حفظ جان همسرش چندین بار تلاش کرد، بچه را از میان ببرد؛ اما همواره با مخالفت شدید گل‌افشان روبه‌رو شد. از سوی دیگر پیشگویان پیش‌گویی کرده بودند که از پیوند آن دو فرزندی زاده می‌شود که پهلوان بزرگی خواهد شد. در طول این مدت برزو بارها در

خواب دید شاخه‌ای از شکم همسرش می‌روید و به آسمان می‌رود. کمی قبل از تولد کودک، گویی گل‌افشان به پاره‌ای نور تبدیل شده بود که در شب‌ها می‌درخشید و خانه را روشن می‌کرد. مردم فکر می‌کردند، وی جن‌زده شده است. شایعات گسترده شد و خبرها به گوش پادشاه رسید. شاه برزو را احضار کرد. برزو ماجرای نورانی شدن همسرش را بازگو کرد. پادشاه پیشگویان را فراخواند. پس از سه روز، پیشگویان این‌گونه گزارش دادند:

پادشاه! از برزو و همسرش فرزندی زاده خواهد شد که در زور همچون رستم دستان است و همچون سهراب اندیشه لشکرکشی در سر دارد. او نیز همچون سهراب بر آن است که پادشاهی را از آن خاندان خود کند.

انجمن بزرگان پس از مدتی رایزنی برای نجات از این تهدید، به این نتیجه رسیدند که جادوگری به نام کئاس را در قالب خدمتکاری خویند گل‌افشان بفرستند تا در فرصت مناسب جان کودک را بگیرد. گل‌افشان که همدمی جز و رزوا را نمی‌پذیرفت، او را از خلوت خود بیرون کرد، اما کئاس با عشوه‌گری نزد برزو توانست او را متقاعد کند که در خانه آن‌ها بماند. کئاس بارها تلاش کرد کودک را از میان بردارد، اما همواره نیرویی غیبی کودک را نجات می‌داد. سرانجام کودک متولد شد. کودک بسیار درشت و آن قدر نورانی بود که کسی را یاری نزدیک شدن به او نبود. در میان مردم شایع شده بود گل‌افشان کودکی ده ساله به دنیا آورده است! برزو برای متبرک کردن فرزندش، او را به سرچشمه آب‌ها برد تا با شست‌وشو، او را از ناپاکی‌ها دور کند.

فردای آن روز به رزو زیباترین تیشتر [در برخی لهجات محلی، از جمله در بین عشایر کوهمره سرخی فارس، ماده‌گوسپند بی‌دنبه مودار را «بز» و نر آن را «تیشتر» گویند.] را که تیشتری آئوس (سپید) بود و او را «تیری» کرده بودند، باز کرد و با خود به سرچشمه آب‌ها برد تا آن را قربانی کند [تیری، حلقه‌های افسارمانندی است که مردم منطقه از آن برای به بند کشیدن استفاده می‌کنند. تیشتر (بزتر) با استفاده از تیری به بند کشیده شده، آن را محکم می‌کردند تا از او محافظت کنند]. برزو از خداوند خواست که خانواده‌اش را برکت بخشد، فرزندش را حمایت کند. کودک که شهریار نام داشت، روز به روز تنومندتر می‌شد؛ آموزش تیر و کمان و شمشیر می‌دید و برای شکار شیر و پلنگ عازم کوه می‌شد و بارها در کشتی، پشت پدر را به زمین رسانده بود. اخبار شهریار به پادشاه می‌رسید و شب‌ها بارها در خواب، شهریار را در حالی دیده بود که دو باز (از نمادهای فره‌کیانی) بر روی شانه‌هایش نشسته بودند و شمشیری بزرگ در دست داشت و دور سرش را حلقه‌ای از نور احاطه کرده بود (از نمادهای

دیگر فزه). پادشاه برای رهایی از کابوس های شبانه بار دیگر پیشگویان را فراخواند. آن ها پس از دیدن اختران این گونه پیشگویی کردند که تنها راه نجات پادشاهی این است که ابتدا ورز او سخن گو را بکشند؛ پس از آن تدبیری بیندیشند که شهریار به سرزمین های دوردست فرستاده شود تا به راحتی نتواند بازگردد. وزیر دست راست پادشاه گفت که برای بیرون راندن شهریار بهترین چاره آن است که با ایجاد تفرقه میان خاندان زال، کاری کنیم که شهریار و سام، پسر فرامرز، رویاروی هم قرار بگیرند.

فردای آن روز گروهی از مشاوران زبده پادشاه مأمور برنامه ریزی برای ایجاد تفرقه در خاندان زال شده، فردی کار آزموده را نیز مأمور کشتن ورز او کردند. ورز او کشته شد و شهریار دیوانه وار برای او عزاداری کرد؛ پس از یک هفته سوگ، بزرگان قوم پادرمیانی کردند و ورز او به خاک سپرده شد. در همین زمان برزو به بیماری صعب العلاجی مبتلا شده، درگذشت. کشته شدن ورز او و مرگ برزو زمینه را برای سخن چینان مهیا کرد. سرانجام تلاش های آنان نتیجه داد و شهریار و سام مقابل هم قرار گرفتند. تلاش های زال برای جلوگیری از نبرد میان آن ها سودی نبخشید و دو پهلوان سه روز و سه شب با هم به نبرد پرداختند؛ در پایان روز سوم، سام با کمک سیمرغ پشت شهریار را به خاک رساند. شهریار سرافکنده و ناامید به کوهی پناه برد و مدتی گوشه گیری اختیار کرد. سرانجام هم بدون وداع از مادر خود راهی هندوستان شد. او پس از مدت ها نبرد در هند و به دست آوردن غنایم بسیار، با درویشی بریده از دنیا آشنا شد و پس از مدت ها همنشینی با وی، شیفته صفای درونی او شده، آنچه از ثروت به دست آورده بود به سپاهیانش بخشید و شاهنگام بدون اینکه کسی را از رفتن خود آگاه کند، به همراه درویش عازم کوه شد. برف زیادی در کوه باریده بود. هنگام صبح شماری از یاران نزدیک شهریار که از مدت ها متوجه تغییر حالات درونی او شده بودند، به دنبال رد پای او عازم کوه شدند، اما نتوانستند نشانی از او و درویش بیابند. پس از مدتی درویش درگذشت، اما پیش از مرگ راهی را به شهریار نشان داد که برای رسیدن به سعادت ابدی باید از آن می گذشت. شهریار خوب می دانست برای رسیدن به سعادت که درویش از آن می گفت، باید از راهی دشوار بگذرد؛ بنابراین پس از به خاک سپردن درویش راهی شد. در خان اول، دو پلنگ دژنده و در خان دوم، گرگ سخن گو را کشت. در خان سوم، جادوی زن جادوگر را باطل کرد. در خان چهارم، ازدهای دمنده را پس از سه روز از پا درآورد. در خان پنجم، بر خواب مرگ پیروز شد و سرانجام در خان ششم دیو را از میان برداشت. پس از پیروزی بردیو، رهسپار راهی شد که کسی از آن خبر ندارد. برخی می گویند او به کوه شهریاری بازگشت و در همان جا نیز مرد

(ناصر، ۱۳۹۵: ۵۵-۵۸).

این روایت نیز همچون دو روایت قبلی، شالوده‌اش را از منظومه شهریارنامه اخذ کرده است، ولی نسبت به دو روایت قبلی تطوّر بیشتر در اجزای مختلف آن دیده می‌شود که تحلیل دلایل تطورش به شناخت خاستگاه جغرافیای آن ختم می‌شود که ارتباطی با بافت روایات حماسه‌های گفتاری فارسی ندارد، تحلیل این دگرگونی را به بخش پسین مقدمه وامی‌گذاریم. بدین ترتیب، منظومه شهریارنامه هیچ ریشه‌ای در روایات حماسی عامیانه فارسی و حتی غیر فارسی ندارد. شخصیت شهریار، به عنوان پسر برزو و برادر تمور و یا حتی پسر تمور و نوه برزو، در حد یک نام بدون داستان و کیفیت روایی خاصی در حماسه‌های گفتاری فارسی وجود داشته است و نویسنده‌ای، در بستری دور از حیث جغرافیایی با خاستگاه اصلی روایات حماسی ایران (در این مورد هند)، با اخذ نام شهریار و استفاده از خلأ روایی در مورد نام وی، با تلفیق داستان‌های مربوط به شخصیت‌های دیگر و انتساب آن‌ها به شهریار و پرورش آن‌ها با تخیل خود، داستان موجود در منظومه را خلق کرده است و بعد، در دوره‌های اخیر (با توجه به عدم قدمت و محدودیت روایات موجود) بخش‌هایی از منظومه به دست نقالان و شاهنامه‌خوانانی رسیده است و بر مبنای آن روایاتی در حماسه‌های شفاهی فارسی و کردی راه جسته است که از حیث کمی بسیار ناچیز است.

۲- نقد نظر طرح‌شده در تحلیل خاستگاه روایت شهریار در منطقه کوه‌مره‌سرخ

مطابق مستندات شفاهی بخش قبل، منابع داستان شهریار در روایات شفاهی فارسی وجود نداشت. اما در تحلیل خاستگاه آخرین روایت منقول از کوه‌مره‌سرخ عناصری وجود دارد که به تشخیص خاستگاه منظومه کمک می‌کند.

درباره روایت خاص و متفاوت داستان شهریار در منطقه کوه‌مره‌سرخ باید گفت، تطوّر این روایت محتوی رموز فرهنگی خاصی است که کلید حل این رموز، می‌تواند خاستگاه تکوین منظومه را مشخص کند.

پژوهشگری که روایت کوه‌مره‌سرخ را استخراج و در مقاله مذکور معرفی کرده بود، برای پیداکردن منشأ روایت جست‌وجویی میدانی‌ای را در میان افراد آشنا به روایات حماسی در منطقه کوه‌مره انجام داده، لیکن به هیچ نتیجه مطلوبی نرسیده است. او درباره این که چرا داستان شهریار در این روایت آغاز و پایان دارد، ولی نسخه موجود (که در زمان نگارش مقاله متن بیگدلی بر مبنای نسخه چایکین ناقص بوده است) چرا ابتدا و انتها ندارد، دو فرض را

برای خاستگاه روایت طرح می‌کند:

«درباره اینکه چرا نسخه نقلی موجود آغاز و پایان دارد، دو احتمال می‌تواند مطرح باشد: نخست اینکه راویان منطقه نسخه‌ای کامل یا دست کم کامل‌تر از منظومه شهریارنامه موجود در اختیار داشته‌اند که روایت را از روی آن متن به خاطر سپرده‌اند... احتمال دیگر اینکه شاید راویان و نقالان خود دست به آفرینش آغاز و پایانی سنجیده برای منظومه زده باشند... [تا] برای گریز از روایت داستانی ناقص و لذت بخش‌تر کردن داستان، آغاز و انجایی برای آن ساخته باشند.» (ناصر، ۱۳۹۵: ۵۸).

امروز با دسترسی ما به متن کامل منظومه می‌توانیم بگوییم، هر دو فرض نویسنده فوق قطعاً غلط است. دسترسی به منظومه با طبیعت روایات شفاهی که سینه به سینه نقل می‌شدند، ناهمخوان است. بقیه روایات این منطقه و نقل مذکور نیز هیچ کدام برداشت مستقیم یک منظومه نیست و تفاوت‌های دو متن نیز امکان این فرض را رد می‌کند. فرض دوم نیز غلط است، چون اولاً نسخه ناقص موجود تا زمان نگارش مقاله مذکور آخرین نسخه روایت نبوده و همچنین تطبیق روایت با بخش‌های نویافته دو متن منظومه فرخی و مختاری نشان می‌دهد که این روایت شفاهی، اگر چه خود ساخته ذهن نقل نیست و با اصل روایت فرخی و مختاری همخوانی‌های شگفتی دارد، تفاوت‌های محتوایی و روایی و به ویژه ارزش‌های اساطیری قابل توجهی دارد که نشان می‌دهد، این روایت یا اصلی کهن داشته، هم‌ارز اصل منظومه و نه مستقیماً محصول خود آن بوده، یا محصول ورود داستان منظومه در سنت شفاهی و تطور آن در انتقال سینه به سینه داستان بوده است. اشاره به نام شاعر، فرض اول را منتفی کرده، فرض دوم اثبات می‌شود. یعنی داستان شهریارنامه منظومه وارد نقل یا نقالان خاصی شده، آن‌ها در نقل روایت، به تدریج تغییرات بنیادینی در اصل روایت ایجاد کرده‌اند. کیفیت این تفاوت‌ها به ما کمک می‌کند، حدس بزنیم این روایت در چه بستر جغرافیای فرهنگی تطور یافته است؛ موضوعی که در بخش بعدی مقدمه بدان می‌پردازیم.

پژوهشگر اخیر بعد از طرح دو فرض فوق، با جست‌وجوی میدانی در میان کسانی که به روایات حماسی مشهور موجود در فولکلور منطقه اشراف داشتند، ردپای وجود چنین متنی را در منطقه کاویده و هر چه جسته، کمتر یافته است:

«بر همین اساس [فرض وجود نسخه‌ای از شهریارنامه در این منطقه]، در این باره به بررسی میدانی در منطقه پرداخته شد تا شاید ردپایی از نسخه‌ای مکتوب به دست آید، اما متأسفانه بیشتر افراد مسن منطقه حتی روایت شفاهی موجود را نیز به خاطر ندارند. [با این وجود]

راوی روایت مدعی است که روایت را بر اساس متنی منظوم و کامل که اکنون از میان رفته است روایت می‌کند. (همان، ۵۸)

نتیجه این تحقیق میدانی جالب است: هیچ‌کس از آگاهان به روایات حماسی این منطقه چیزی از پهلوانی به نام شهریار نشنیده است. تنها نقالی که این روایت را در خاطر دارد (عالی‌نژاد) و نقال معتبری در این منطقه است، مطمئن است که این روایت بر اساس متنی منظوم روایت شده است و حتی روایتی بسیار مهم درباره شاعر منظومه در خاطر دارد که در آن، مطابق نسخه بانکیپور، سراینده اصلی منظومه فرخی نام داشته است و به خواست سلطان و برای رقابت با اثر فردوسی متنی را با داستان شهریار آغاز کرده، لیکن نتوانسته تمام کند؛ پس از مرگ او، شاعر دیگری که نقال نامش را به یاد ندارد (م احتمالاً مختاری) کار او را تمام کرده است. اما این نقال نیز هرگز این منظومه را ندیده است (همان، ۶۲). از این اطلاعات می‌توان چند نتیجه مهم گرفت:

اولاً این روایت جزء بدنه روایات حماسی منطقه کوهمره نیست و در این منطقه تکوین نیافته است. بلکه با توجه به بافت عشایرو مهاجرنشین منطقه، روایت شفاهی مربوط بدان از جایی دیگر همراه یک راوی منتقل شده، سینه به سینه به عالی‌نژاد رسیده است. ثانیاً برخلاف بدنه ذاتی روایات شفاهی، این داستان نه از یک حماسه گفتاری که از روایت داستان یک منظومه نشئت گرفته است.

ثالثاً اگر بدنه اصلی روایت با منظومه یکسان است، تفاوت‌های دو روایت بیش از جزئیات عادی بین دو واریانت از یک داستان است و نشان می‌دهد، روایت در بافتی از نقل شفاهی و نقل سینه به سینه، از فضای فرهنگی راویان عناصری را اخذ کرده، تطور رخ داده در روایت، بافت فرهنگی کانون نقل آن را فاش می‌کند.

حال باید گفت این داستان در کجا تطور یافته است؟ نگارنده مقاله مذکور، معتقد است که چون راویان و نقالان منطقه در برخی موارد خود به تحریف و تکمیل روایت پرداخته‌اند، در این مورد نیز این امکان به واقعیت پیوسته است. او در این مسیر، با ذکر شش عامل به تبیین جنبه‌های اساطیری این روایت پرداخته است؛ شباهت آغاز داستان و چگونگی تولد شهریار با زرتشت، پیوند ویژه شهریار با ورزاو که قابل قیاس با رابطه فریدون و پرمایون است، شباهت خواب پادشاه با خواب آستیگ مادی، شباهت گذر شهریار از خان خواب با یوشاسپ گرشاسپ، شباهت فرجام کار شهریار و کیخسرو، و تأثیر عمیق اسطوره باروری در بخش‌هایی از داستان، به عنوان اساسی‌ترین باور اساطیری منطقه که به نظر پژوهشگر مهم‌ترین بخش

این تصور است و تحت تأثیر اقتصاد این منطقه که مبتنی بر کشاورزی و دامداری بوده، باعث شده، این داستان با اساطیر باروری منطقه تلفیق شده باشد (همان، ۶۳).

اگر چه پنج عامل اولی که پژوهشگر اخیر از ۶ عامل ارتباط روایت با اساطیر طرح می‌کند، عناصر صحیحی هستند، اما عامل ششم که به نظر او مهم‌ترین عامل است و تحلیلش از علت وجود این عناصر نمی‌تواند صحیح باشد. درباره اساطیر باروری منطقه، این تحلیل با نتیجه تحقیق میدانی محقق در تضاد است. او خود معترف است، آمیزش این روایت با باورهای اساطیری مردم منطقه نمی‌توانسته در مجالی اندک اتفاق افتاده باشد، پس این روایت از دیرباز می‌بایست در منطقه رایج بوده باشد. در حالی که برخلاف روایات رایج منطقه، این داستان و حتی نام شهریار را هیچ‌یک از آگاهان روایات شفاهی منطقه نشنیده‌اند. این بدان معناست که یک نقال آن را از یک منبع خاص شنیده و به همین ترتیب سلسله راویان، ما را حداکثر به یک روایت فرعی غیربومی می‌رساند که نمی‌تواند با باورهای منطقه عجین شده باشد. ضمن اینکه اساطیر باروری ریشه‌ای عمیق و کهن در روایات شفاهی دارد و نمی‌توان گفت، وجود فرهنگ کشاورزی و دامداری باعث شده است که ایزدان باروری باستانی تبدیل به عناصر اصلی یک روایت شده باشند. اگر چنین باشد، این اتفاق و نقش ایزدان باروری باید در همه روایات حماسی منطقه که در همین فرهنگ رشد کرده باشند، موجود باشد؛ در حالی که چنین نیست. اصولاً اساطیر در لایه‌های عمیق‌تر روایات دخیل‌اند و در تحلیل طبیعت نقل شفاهی، نباید دنبال بافت اساطیری بود؛ راویان عناصر مذهبی و آیینی اعتقادات خود را به روایت وارد می‌کنند، نه تحلیل اسطوره‌شناختی ریشه‌های فرهنگ منطقه را! در این روایت نه اساطیر باروری یک فرهنگ کشاورزی که بقایای اعتقادات زرتشتی قابل رصد کردن است و با توجه به بافت مسلمان منطقه، این عناصر می‌بایست در جایی دیگر در روایت نفوذ یافته باشند و شکل تطوریافته روایت به منطقه کوهمره رسیده، حداکثر در چند رده از نقل شفاهی محدود روایت، برخی نام‌ها یا اشکال و عناصر جزئی با فرهنگ منطقه تطبیق پیدا کرده است. در ادامه ابتدا عناصر زرتشتی روایت (که بخشی از آن‌ها در مقاله مذکور نیز بود، ولی به تحلیل صحیحی ختم نشده بود) تبیین شده و فرض خاستگاه تطویر روایات در مسیر تبیین خاستگاه پیدایش منظومه به کار گرفته خواهد شد.

کلید شفاهی معمای خاستگاه حماسه و بستر هندی سرایش نامه شهریار

عناصر زرتشتی این روایت شامل موارد ذیل است:

۱- بارداری سنگین و غیرطبیعی گل‌افشان که او را روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌کرد و با اینکه زنی

تهم بود، توان گام برداشتن نداشت و طبیبان مرگ او فرزندش را خبر داده بودند. پس برزو قصد کشتن نوزاد را داشت، اما گل افشان مانع شد. اندکی پیش‌تر از زایمان کودک، گل افشان به پاره‌ای نور بدل شده، شب‌ها می‌درخشید و ایوان و شبستان را غرق نور می‌کرد. این مضمون آشکارا تکرار از داستان زرتشتی بارگیری مادر زرتشت، دوغدو است. دوغدو (Doqdu) از ریشه ایرانی باستان دوغ (dūγ) به معنی «شیر» و در ترکیب با (tara) به معنی «دختر یا دوشنده شیر» است. شیر سپید، خود نماد روشنی بی‌پایان است که اهورامزدا فره زردشت را بدان منتقل کرده، از طریق ماه و ستارگان به آتش منزل فراهمیم، پدر دوغدو رسانده بود و از هنگام تولد دوغدو از مادرش، این فره وارد بدن نوزاد شده، با شمایی نورانی متولد شده بود. دیوان شیفته تاریکی که خطر روشنی را دریافته بودند، قصد جان دوغدو را کرده، با سه آفت زمستان و بیماری و دشمنان به او تاختن (رک: تفضلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۷). به روایت منابع زرتشتی، فروهر و گوهر تن زردشت نیز به دنبال فره وارد بدن دوغدو شدند. فروهر زردشت را امشاسپندان به شکل شاخه هوم بزرگی بر فراز کوه رویانده، ایزدان با پیکرگردانی در قالب پرندگان شاخه هوم کامل شده با واسطه پدرش به دوغدو می‌دهند. گوهر تن زردشت در کالبد قطره‌های باران باریده، گیاهان رسته بدان قطرات سپند از طریق شیر گاوانی که از گیاهان تغذیه کرده بودند، در بدن دوغدو راه می‌جویند. وقتی نطفه زردشت در بدن دوغدو بسته شد، دیوان برای نابود کردن دوغدو و فرزندش، او را دچار انواع رنج و بیماری طاقت‌فرسا را بر او وارد کردند (هیتلز، ۱۳۹۷: ۱۴۲).

بارداری مادر شهریار، تکرار روایی بارداری مادر زرتشت است. ضعف و بیماری گل افشان در دوره بارداری و حتی رؤیای صادقه برزو که مطابق آن، شاخه‌ای از شکم همسرش می‌رود و به آسمان می‌رود؛ برزو بارها از دیدن این صحنه از خواب پرید. که در طول مدت بارداری همسرش بارها تکرار شد و متضمن این مضمون بود که شاخه‌ای از شکم همسرش می‌رود و به آسمان می‌رود، تکراری عامیانه از تصویر رویدن شاخه هوم آسمانی و نفوذ آن به کالبد دوغدوست.

مطابق منابع پهلوی، دیوان پس از ناکامی در نابودی دوغدو، از روی دشمنی او را جادوگر و پری (زن جادو) خوانده، دشمنی اهل روستای خاندانش را نسبت به او برمی‌انگیزد. با دشمنی اهل ده، بزرگان کیش دیویسنا، کوی‌ها و کرپن‌ها (که بعدها به روایت گاتاها به دشمنان زرتشت و آموزگاران دین بدل خواهند شد) دوغدو را از ده اخراج می‌کنند. پدر دوغدو او را در روستایی بنام راغ یا راگ، نزد بزرگ خاندان اسپیتمان برد. در نزدیکی این ده

روستایی به نام نوذر بود و ایزدان مادر بزرگ زرتشت را در برابر آزار دیوان به پناه جویی در ده نوذر برانگیختند (رک: تفضلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۶۲). در هنگام بارداری مادر شهریار نیز مردم فکر می‌کردند وی جن زده شده است و اجنه (پریان) در بدن او نفوذ کرده‌اند. به تدریج این شایعات در سراسر شهر گسترده شد و حتی خبر به گوش پادشاه (مشابه کوی‌ها برای زرتشت) رسید و او ضمن بازجستن ماجرا از برزو تصمیم به راندن او و نابودی فرزندش گرفت.

تنها همدم و یاریگر دوغدو، «ورزاوی» (گاو نر) بود که به نوعی نقش ندیمه گل افشان و پس از تولد فرزندش، نقش دایه پسرش را نیز داشت. ورزاو (varzā) (گاو نر) که در فارسی میانه warzāg از ستاگ varz- به معنی ورزیدن، کار کردن و کار سخت است که در فارسی باستان vard- بوده است و با gāw که در اینجا به گاو نر معنی شده، ترکیب یافته است. گاو توتم کهن هند و ایرانی است که نقش دایگی گاو پرمايه یا برمایون برای فریدون و نام خانوادگی ثورا به معنی گاو برای او و دودمانش و همچنین کوشش دشمنان فریدون و شهریار برای کشتن هر دو گاو مقدس، نشان از جنبه دیگری از مایه‌های زرتشتی این روایت است.

پیشگویان ولادت شهریار را پیشگویی کرده بودند که از پیوند آن دو فرزندی زاده می‌شود. سنگینی گل افشان و ناتوانی‌اش حتی از راه رفتن و کابوس‌های برزو، سبب ترس و واهمه او شده بود؛ حتی برای حفظ جان همسرش چند بار تلاش کرد، بچه را از میان ببرد. از سوی دیگر، پیشگویان گفته بودند، او پس از رشد تهدیدی بزرگ برای پادشاه خواهد بود و جادوگری به نام کئاس را به خدمت، نزد دوغدو فرستادند تا کودکش را نابود کند. تصمیم پادشاه و همچنین پدر یا پدر بزرگش برای کشتن کودک قهرمان قبل از تولدش، الگویی جهانی است که در روایات زرتشتی و پارسی، برای کسانی چون زرتشت، کیخسرو، کوروش، فریدون و... نیز دیده می‌شود. به ویژه فرستادن دیو جادو برای نابودی کودک، از تولد زرتشت به شهریار منتسب شده است.

در مورد شهریار، در این روایت، کمی قبل از تولد کودک، به تعبیر نقال گل افشان به پاره‌ای از نور مبدل شده بود که در شب‌ها می‌درخشید و خانه را نورانی می‌کرد و وقتی که متولد شد، نیز چنان نورانی بود که کسی را یارای نزدیک شدن به وی نبود. این مضمون نیز برگرفته از دوغدو با شمایی نورانی و هاله‌ای از نور متولد می‌شود و چهل روز پیش از زایش زرتشت، هاله نور فرّ او از مادرش تابیده، سه روز مانده به تولدش خانه پوروشسب (پدرش) را نور غرقه بر می‌کند (رک: همان، ۳۷).

برزو برای متبرک کردن فرزندش، او را به سرچشمه آب برد تا با شست و شو، او را از پلیدی‌ها و

ناپاکی‌ها دور کند. سنت زرتشتی تعمید در چشمه ریشه در آیین‌های پیشازردشتی داشته، در آیین زرتشت نیز آیینی مهم برای تطهیر و از نمادهای نوزایی و تولد دوباره به‌شمار آمده است. شخصیتی چون کیخسرو در شاهنامه، که تبلور شاه پالایش‌یافته و الگوی انسان کامل در فرهنگ خسروانی است، نمونه شاخص اهمیت این الگو است که به نظر می‌رسد تعمید شهریار در این روایت از او ملهم شده باشد. از یافتن کیخسرو در کنار چشمه‌ای از آب، پس از هفت سال جست‌وجوی گیو، تا گذر وی از جیحون - بی‌کشتی و غرقه در آب - به‌ویژه سرو تن سپردنش به آب چشمه روشن تعمید، در موقعیت‌های حساس و مهمی چون نبرد یازده رخ و پیش از نبرد نهایی کین سیاوش با افراسیاب (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۱/۵) و پس از پیروزی بروی به نشان شکرگزاردن (همان، ۳۸۱/۵) و حتی پیش از دست شستن از گیتی و ناپدید شدنی که به ظهور در آخرالزمان خواهد انجامید (همان، ۴۱۵/۵)، جملگی نمودهای این نمادینگی محسوب می‌شوند. به گفته بیرونی، رسم اغتسال و شست‌وشوی ایرانیان در آب چشمه‌سارها در روز ششم فروردین که «نوروز بزرگ» نام داشت، به نشانه بزرگداشت واقعه عروج وی به آسمان و رستاخیز وی در سنت زرتشتی، (مشابه رستاخیز مسیح در سنت مسیحی) مرسوم شده بود (ر.ک: بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۲۶-۹).

کشته‌شدن و رزوا در روایت شهریار، با کشته‌شدن برمایه (برمایه / برمایون) در روایت فریدون و همچنین قربانی‌کردن گاو یکتاآفرید در حمله اهریمن در اسطوره زرتشتی آفرینش و قربانی کردن گاو نخستین به دست مهر (متبلور در شیر که نماد زمینی مهر است) و لازمه اعتدال ربیعی و بهار، قابل تطبیق است.

برزو زیباترین بز سپید خود (تیشتری آلوس) را بر سرچشمه آب‌ها قربانی کرد و از خداوند خواست او و خاندانش را برکت بخشیده، فرزندش را در کنف حمایت خود بگیرد. قربانی‌کردن برای الهه آب‌ها (آناهیتا)، در کنار آب رودخانه مقدس و سرچشمه آب‌ها، سنتی کهن در کیش زرتشت است. در آبان‌یشت (یشت ۵ / فقرات ۴۹-۵۰) کیخسرو برای اردو یسورآناهیت، نزدیک دریاچه چیچست، صد اس و هزار گاو و ده گوسپند، قربانی کرد تا او را یاری دهد بلکه بر همه کشورها و آدمیان و جانوران و پریان، پادشاهی یابد و در رزم‌ها از هم‌آوردان پیشی بگیرد. در درواسپ‌یشت (یشت ۹ / فقرات ۱۷-۱۹) هئوم (هوم) جنگجو، بر فراز هرائیتی (البرز) قربانی‌هایی برای درواسپ آورده، یاری می‌خواهد تا فرنگرسین (افراسیاب) گناهکار تورانی را به بند افکند و با زنجیر نزد کوی هئوسروه (کیخسرو) بکشد تا کنار دریاچه ژرف و پهناور چیچست به انتقام خون پدر خود سیاورشن دلیر تباه کند.

شهریار در روایت کوهمره از شش خان می‌گذرد که یکی از آن‌ها، خان گذر از خواب، با خان‌های روایات حماسی فارسی بسیار متمایز بوده، می‌تواند ملهم از مضمون زرتشتی غلبه بر دیو خواب (بوشاسب: دیو خواب سنگین) باشد. بوشاسب (میانه: būšâsp / اوستایی: būšyastâ)، ماده‌دیوی جادو با دستان دراز (موصوف به لقب «دراز دست») است که چون خروس سپیده‌دم بانگ برآورده، انسان را به برگزاردن نماز آشا خوانده، می‌کوشد تا جهان خاکی را که در سپیده‌دم برخاسته، به خواب اندازد، زن و مرد پرهیزگار را به کردار، پندار و گفتار زشت برانگیزد (اوستا، وندیداد، فرگرد ۱۸ / فقرات ۱۴-۲۵).

عدد «سه» از اعداد کمال در فرهنگ خسروانی و مظهر تثلیث «اهورامزدا- سپندمینو - انگره‌مینو» و در شاهنامه نیز از نمادهای کمال بوده (حتی در مورد وصال: «سه روز و سه شب شاد بوده به هم...»). روایت سه برادری در این اثر نیز از تکرارهای همین الگوی سپند است که در مورد فریدون که سومین برادر بود و محسود برادران بزرگ‌تر واقع شد و و ایرج، فرزندش، دیده می‌شود. فریدون خود از حیث معنای ریشه نامش نیز به معنای «سه‌ایدون: سومین» است. در این روایت عامیانه شهریار نیز همه جا تکرار این نماد عددی دیده می‌شود. سردهسته پیشگویان از پادشاه مهلت سه روزه خواست تا بتواند با کمک ادوات پیشگویی‌اش آینده کودک را پیشگویی کند. کئاس نیز سه بار کودک را با جادوگری از خانه بیرون برد تا جانوران او را بدرزند، اما هر بار ناکام ماند. شهریار و سام را نیز در روز موعود نبرد، سه روز و سه شب با هم به نبرد پرداختند (نبرد رستم و اسفندیار هم سه مرحله‌ای بود).

بنابراین شواهد ده‌گانه فوق، نشان می‌دهد روایت عامیانه شهریار در فارس، روایتی است که در بستری زرتشتی تکوین یافته است، با توجه به نبودن زمینه‌ای از این کیش کهن در بین عشایر منطقه و در ضمن ناشناخته‌بودن این روایت و عدم تعلق آن به بدنه حماسه‌های گفتاری آن منطقه نشان می‌دهد، این روایت در جای دیگری تکوین یافته، از طریق مهاجرت که در میان عشایر امری بدیهی است، به منطقه رسیده است. ساختار روایی این روایت، اقرارنقال و از همه مهم‌تر وجود داستانی درباره شاعرش، ثابت می‌کند، روایت از نقل شفاهی داستان منظومه بین راویان نشأت گرفته است. در عین حال، روایت در نقل شفاهی، با ذهنیت راویانی که احتمالاً زرتشتی بوده‌اند، پرورش یافته، تغییراتی بنیادین پذیرفته است. به این داده‌ها، شواهدی از شکل‌گرفتن منظومه در هند را باید افزود. جدا از نقش مهم جغرافیای هند در داستان و سهم شخصیت‌های هندی در منظومه (در دو سویه خیر و شر با تقابل ارژنگ‌شاه و هیتال‌شاه) اقرار شاعر را باید عامل اصلی در این باره تعیین کرد. سراینده

اثر به صراحت اشاره به منبع هندی منظومه دارد:
۱۲۰۲۵ شنیدم ز دانش‌پژوهان هند
ز تاریخ این نامه دلپسند

که شد کار لشکر بدان سان تباه
که افتاد در بند، لهراسپ شاه

اگرچه می‌تواند این یادکرد، جنبه غیرواقعی داشته، شاعر خود خالق روایات اثر بوده باشد؛ چنین اقراری حداقل گواه این است که داستان در هند تکوین پذیرفته است. همچنین شواهدی در شعر هست که وجود شاعر در هند را تأیید می‌کند؛ مثلاً در ضمن اشاره او به سنت سوزاندن جنازه در میان هندوان تصریح می‌کند که این سنت از گذشته بوده، تا امروز نیز تداوم دارد. اشاره شاعر به تداوم این سنت هندوان با تصریح قید «کنون» به نزدیک بودن شاعر به این مشاهدات و تجربه او از این سنت گواهی کرده، از شواهد متن برای حضور شاعر در هند است:

وز این روی، هیتال آتش فروخت
چو شبرنگ را تن در آتش بسوخت

که رسم این چنین بُد در آن روزگار
کنون نیز باشد مر آن یادگار

شاعر در چند جای منظومه، بر خلاف عرف رایج که منبع روایات حماسی منظوم فارسی را دفتر خسروان و نامه شهریار و متونی از این دست - در نسبت با ادبیات ایران پیش از اسلام - می‌دانند، استثنائاً منبع داستان خود را تاریخ هندوان یا دفتر هندوان خوانده است:

کز این داستان شاد [و] خرم شوی
خریدار این داستان هم شوی

۱۱۶۵۵ چنین دیدم از دفتر هندوان
که زال سرفراز روشن روان ...

با توجه به عدم وجود قرائن زرتشتی در هر دو تحریر منظومه (فرخی و مختاری) دو فرضیه موجود است: یا منبع احتمالی منظومه حاوی این عناصر بوده که توسط شاعر مسلمان زرتشتی‌زدایی شده است یا منظومه فاقد چنین عناصری بوده است و نقل شفاهی آن در فرهنگ زرتشتیان هند منبع روایت شفاهی کوهمره بوده است. فرض دوم بیشتر محتمل است؛ چرا که وجود بزرگ‌ترین جامعه زرتشتیان جهان در هند - موسوم به پارسیان - و نقش فعال این طبقه در حفظ و نقل و نشر روایات و منظومه‌های حماسی فارسی دلالت بر این مسئله می‌کند که آن‌ها چنین روایتی را بر مبنای منظومه سامان داده‌اند و به‌ویژه شخصیت شهریار را به کیخسرو تا حد امکان شبیه‌سازی کرده‌اند، در نهایت این روایت ثانوی به کوهمره رسیده است؛ در حالی که اطلاعاتی درباره شاعر منظومه و اینکه منبع این روایت منظومه مذکور بوده، در روایت باقی مانده است، بی‌آنکه نقالی راوی این نقل، خود منظومه را دیده باشد. سوال کلیدی دیگر آخر است که با توجه به تکوین منظومه و محتملاً داستان آن در هند، چگونه این روایت - بدون همراهی منظومه با آن - از هند به فارس رسیده است؟

نکته‌ای که در این خصوص می‌توان طرح کرد، نقش طوایف مهاجر در این منطقه عشیره‌نشین است. طوایف ساکن منطقه همه از طوایف کوهمره نیستند؛ بلکه دو طایفه گلکی و مهرکی، به همراه طوایف گورکانی (کرکونی) و بهادنی (بهاء‌الدینی) که طایفه بزرگ گُهکی (کوهکی = کوهستانی) را با شیوه زیست کوه‌نشینی - چادرنشینی تشکیل می‌دهند، فرهنگ، پیشینه و تبارنامه متفاوتی دارند و محصول کوچاندن طوایف در ادوار مختلف هستند؛ پدیده‌ای که از دوره صفویه آغاز شد و تا اوایل سده بیستم و عصر پهلوی اول تداوم داشت (ر.ک: شهبازی، ۱۳۶۶: ۵۵، ۲۳۱، ۲۷۱ - ۲۷۵). لااقل در مورد طایفه گورکانی می‌توان گفت محتمل است، این روایت توسط مهاجرت افرادی از این طایفه از مسیر هندوستان به سوی نواحی‌ای چون کشمیر، نیمروز، افغانستان و پاکستان امروزی، به طور مستقیم یا با وساطتی (نقل شفاهی)، در مسیر شرق به غرب به این منطقه، آن هم در سطح بسیار محدود کنونی، راه جسته باشد. بدین ترتیب وجود این روایت از داستان شهریار که محتملاً از هند به ایران رسیده است، علاوه بر قرائن موجود در منظومه، بر این حقیقت که شکل نهایی منظومه در هند پرداخته شده است، صّحّه می‌گذارد. با توجه به اینکه بستر شفاهی حماسه‌های گفتاری فارسی در ایران و نه هند وجود داشته است، آخرین پرسش این است که منبع داستان‌های مفصل این حماسه کجاست؟ وجود ریشه داستان‌های شهریارنامه در روایات شفاهی فارسی، با وجود انتساب آن با اشخاصی دیگر، پاسخ این پرسش را روشن می‌کند.

آن چنان که در بخش پیشین نیز گفته شد، شهریار در حماسه‌های شفاهی فارسی داستان یا روایتی ویژه خود نداشته، فراتر از یک نام نبوده است. اما داستان‌هایی که در منظومه به او انتساب یافته، در این روایات شفاهی در مورد شخصیت‌هایی غیر از او نقل شده است. با توجه به خاستگاه شفاهی حماسه‌های منظوم فارسی، و با توجه به غیرزمان‌مندی روایات فولکلور، در مرور داستان شهریارنامه و از حیث نقد منابع این داستان باید متن را با روایات شفاهی مشابه سنجید؛ بی‌آنکه تأخر روایات شفاهی مانع اهمیت آن‌ها در شناخت منابه منظومه باشد. چرا که روایات شفاهی به منابع سینه به سینه کهن‌تری راه می‌برند که می‌توانند منبع مشترک این متون و متن منظوم باشند. این مسئله در دو بخش قابل بررسی است و در نقد منابع شهریارنامه، داستان منظومه در دو سطح قابل تحلیل است:

الف- داستان شهریار: آنچنان که گفته شد، داستانی از شهریار در طومارهای فارسی و حتی غیر فارسی ایران باقی نمانده است (جز چند مورد روایت شفاهی که بر مبنای شنیده‌هایی از منظومه شکل گرفته بود). بنابراین سراینده منظومه باید روایات مربوط به شهریار را خود، بر مبنای اخذ داستان دیگر شخصیت‌های حماسه‌های شفاهی و انتساب آن‌ها به شخصیت منتخب خود شکل داده باشد. جست‌وجوی خاستگاه داستان‌های سفرهای قهرمان، نبردهای او در هند، عاشقانه‌هایش، گذارش از ۱۲ بیسه و بقیه موانع فراروی شهریار هر کدام تحقیقی مجزا می‌طلبد. در این اندک به ذکر یک نمونه از نبردها و آغاز و پایان منظومه بسنده می‌شود تا ماهیت شکل‌گرفتن بستر روایی اثر روشن شود. در این زمینه داستان شهریار در منظومه برخلاف اغلب داستان‌های مشابه از تولد شهریار (با تکرار الگوی رستم و سهراب) شکل نمی‌گیرد؛ بلکه از یک نزاع خانوادگی، قهر و سفر شروع می‌شود. در زمینه این اختلاف داخلی، شبیه‌ترین نمونه در روایات شفاهی، داستان اختلاف فرامرز و برزو در هفت‌لشکر است. فرامرز (در این متن: فلامرز) پس از نجات گیو و بیژن و رهام از توران و دزدیدن رخس رستم توسط یکدست و تمور، چون فرامرز به رستم و برزو می‌رسد، غمناکی رستم را از گم شدن رخس می‌بیند، بر برزو می‌آشوبد که: «تو دعوی جانشینی رستم را می‌کنی، نتوانستی [رخس] پدرت را نگاه داری؟» بین برزو و عمویش اختلاف درمی‌گیرد و رستم که ناظر نزاع آنان و از دیگرسوی خشمگین است و فرامرز را مقصر می‌بیند، او را به تازیانه می‌کشد. فرامرز از رستم شکوه کرده، دست بر طرف دامن زده، بیرون می‌رود. فردا روز که تهمتن برای رفع کدورت سراغ فرزند را می‌جوید، او را نمی‌یابد. فرامرز به جانب هند می‌رود و نقاب به چهره زده، همچون شهریار که با هویتی جدید در هندوستان پهلوانی آغاز کرد، نام خود را «کوهکش»

از پشت ضحاک، نهاده، ۱۲ هزار کس را سان دیده، موجب سه ساله داد و چون متوجه دشت ری شد، با این هویت جدید در جنگ هفت لشکر، صف جدیدی در مقابل افراسیاب سامان داد. در بخش های زیادی از طومار دیگر نامی از فلامرز نیست و جای را این نام جدید می گیرد؛ حتی چون شهریار با پهلوانان ایرانی چون برزو رزم ها می کند؛ غرقاب دیو را می کشد و سام را نجات می دهد و در اوج نبرد هشت لشکر، کوهکش رستم را به نبرد می طلبد؛ نبردی سخت و طولانی که هیچ طرف بر دیگری غالب نمی شود تا اینکه بند نقاب فرامرز می افتد و چون هویتش آشکار می شود، پدر و پسر یکدیگر را در آغوش گرفته، گریسته، سرانجام کینه به مؤانست بدل می شود (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۳۳۴-۴۳۴). به نظر می آید الگوی داستان شهریار در هند تحت تأثیر داستان فرامرز پرداخته شده باشد.

در ادامه، به عنوان یک نمونه داستان نبرد شهریار در مازندران بررسی می شود. در طومار سیاهپوش این داستان با تفاوت هایی در مورد نوه رستم، «تور بن جهانگیر» موسوم به تور تبردار افتاده است. «تور» که معمولاً به صورت «طور» در نسخ ضبط شده است، پسر جهانگیر رستم، از شخصیت های مهم روایات حماسی در طومارهایی چون طومار سیاهپوش و همین طور طومار جامع ناصری (هفت لشکر) است. «طور/ تور تبردار»، ملقب به «قهر» یا «قاهر»، از پهلوانان متأخر خاندان زال است که در هفت لشکر داستانی مفصل و در عین حال کاملاً متفاوت با داستان های دیگر شخصیت های مشابه به او انتساب یافته است (ر.ک: همان، ۴۳۹-۵۶۹). در شاهنامه اسدی نیز شخصیت اصلی منظومه، پهلوانی نقابدار که به سلیمان نبی (ع) خدمت می کند و کسی جز رستم یارای مقابله در برابر وی را ندارد، همین تور (با ضبط «طور») است که البته غیر از صحنه نهایی منظومه که هویت واقعی و نام کامل او و پهلوان نقابدار دیگر (جهانسوز پسر سهراب) افشا می شود، در بقیه منظومه لقب «زرین قبا» دارد (و جهانسوز، لقب «نقابدار»). در منظومه اخیر داستان سخره به صورتی دیگر آمده است که متضمن دزدیدن انگشتی سلیمان و بازپس گرفتن آن با دلاوری رستم است (داستان عفریت دیو نیز در منظومه با داستان ابلیس در متن حاضر سنجیدنی است). لیکن داستان سخره در شهریارنامه، مشابه آن چیزی است که در طومار سیاهپوش آمده است. در این طومار، با خبر شورش سخره، که در این متن به جای شبرنگ فرزند ارژنگ دیو است، از که از جانب اولاد اعلام می شود و با داوطلب شدن تور و رفتن او با فرامرز (به جای فیروز) و اردشیر بیژن و پیش گویی سیمرغ از پیروزی او بر سخره (به جای جاماسپ)، داستان آغاز می شود. شاه ایران در این داستان کیخسرو است. رسیدن به رودخانه و سوار کشتی شدن و غرق شدن

فرامرز، جهان‌بخش، زال و تیمور و نجات آن‌ها و نبرد تور و سخره و کشته‌شدن سخره و آمدن آزرشم جادو (به جای آذرشک) که مادر سخره است و با بارش برف بر سر ایرانیان، کیخسرو و پهلوانان را اسیر می‌کند. در نهایت نیز پس از رهایی تیمور و جهان‌بخش (از شخصیت‌های متأخر روایات شفاهی) از آب و تبدیل آزرشم به گراز و کشته‌شدن او و اردوان به دست رستم و رهایی کیخسرو و دیگر پهلوانان اسیر ایرانی، حمله افراسیاب به ایران نیز در نهایت به شکست و گریز او منجر می‌شود (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۹۱: ۸۰۴-۸۱۱).

خاستگاه بسیاری از داستان‌ها و حوادث پیش روی شهریار در منظومه، با جست‌وجو در انبوه روایات شفاهی فارسی (اعم از طومارهای نقالی تا حماسه‌های شفاهی پراکنده از فارسی تا هورامی) قابل جست‌وجو است. شخصیت‌هایی چون فرامرز، تمور، آذربرزین و جهان‌بخش در این میان سهم بیشتری دارند. پایان منظومه و سرنوشت شهریار نیز از این منظر قابل توجه است. در منظومه‌های حماسی کامل، سرنوشت قهرمان غالباً مرگ قهرمانانه اوست. در فرزندان خاندان رستم، مرگ ناجوانمردانه به دست یک خویشاوند بدگوهر یا زنی بدخواه که عاشق قهرمان است، مرگ به دست یک دیو یا ازدها به صورت کشتن همزمان هر دو طرف، کشتن خود به علت تأثر حاصل از قاجعه مرگ رستم و مرگ متضمن ناپدیدشدن به علت یک حادثه نمادین مثل گم‌شدن در برف و بوران (الگوی فرجام کیخسرو) یا گم‌شدن در باغ، کوهسار یا مکان نمادینی دیگر از اشکال موجود در روایات مرگ قهرمانان است. در مورد مرگ شهریار، در نسخه بانکیپور می‌بینیم که شهریار با خیانت فرانک مسموم می‌شود و می‌میرد و رستم به کین او زن حيله‌گر را نابود می‌کند. مشابه آنچه پس از مرگ سیاوش با سودابه می‌کند؛ یا مشابه سرنوشت شاه کابل که پس از مرگ رستم در چاه شغاد به دست فرامرز هلاک می‌شود. در مورد مرگ آذربرزین نیز در طومار مرشد سیاهپوش روایتی آمده است که شبیه روایت مرگ شهریار است (ر.ک: غفوری، ۱۳۹۷: ۱۳۳-۱۳۴) در این طومار، همای چهارزان، شاید به تاوان نقش غیرمستقیم آذربرزین در مرگ پدرش، بهمن اسفندیار، به آذربرزین و دو یل سیستانی همراهش، تخار و مرزبان زهری قاتل می‌خوراند که سه پهلوان زابلی را از پای درمی‌آورد. بانوگشسپ که به شنیدن خبر مرگ برزین و دو یل دیگر، سخت سوگوار شده است، خود را به همای می‌رساند و در رویارویی با این شاه‌بانوی کیانی، او را به ضرب تیغش به هلاکت می‌رساند (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۹۰۷).

آن‌چنان‌که دیده شد، اگرچه داستان شهریار در شهریارنامه، با اشارات مبهمی که به نام وی در طومارهای نقالی شده است، نسبتی ندارد، اما تحلیل روایات منظومه، همسانی عناصر و

بن‌مایه‌های روایات منظومه را با داستان‌های دیگر شخصیت‌های حماسی مشهورتر نشان می‌دهد و این احتمال که سراینده با تقلید و پیوند روایاتی که در مورد شخصیت‌هایی چون فرامرز، آذربرزین، تور جهانگیر و... وجود داشته، به یکدیگر، آن‌ها را در مورد شهریار روایت کرده باشد، احتمالی درخور تحقیق و توجه است که پژوهش‌های پسین آن را روشن‌تر خواهد کرد. در بخش بعدی همین مسئله در مورد اپیزودهای مستقل منظومه نیز تحقیق می‌شود.

ب- داستان‌های اپیزودیک بی‌ارتباط به شهریار
سراینده برای گسترش منظومه، چندین داستان بی‌ارتباط به شهریار را اخذ کرده، با اندک تغییراتی برای پیوند به خط اصلی، با ساختار اپیزودیک به داستان خود افزوده است. جست‌وجو درباره خاستگاه همه اپیزودهای منظومه از حوصله این جستار بیرون است، اما برای مشخص شدن فرایند خلق منظومه به ذکر دو نمونه شاخص بسنده می‌شود.

ب-۱- داستان رستم و ابلیس و ماجرای ربودن فرامرز و وقایع سرزمین‌های خاوران و خرم‌آباد:

در شهریارنامه، داستان سفر رستم به خواست انکیس، شاه خاور، برای سرکوبی ابلیس دیو و ربودن در ابری که برهمنی بیدپای و فرستاده تسنیم‌شاه، شاه زرنگ، و مرتبط با ربودن دخترش به دست دیوی مضراب‌نام و افتادن فرامرز از کشتی و رسیدن و خدمتش به شاه خرم‌آباد، با تفاوت‌هایی در طومار مرشد سیاهپوش آمده است. در شهریارنامه، رستم در حین گذر از دریا با کشتی، رخس را در تگ چاهی می‌یابد و در کنار دروازه دژ، قصد نبرد با ازدهایی مهیب را دارد که پیر بدو می‌گوید این ازدها به دست امام علی (ع) هلاک خواهد شد. در این طومار رستم برای نجات پاس پرهیزگار به خاور می‌رود و با پسر نهنگال دیو در کنار دریا می‌جنگد و به ازدهایی که به دست امام علی (ع) کشته خواهد شد، برمی‌خورد، ولی از مضراب دیو خبری نیست و به جای برهن، افسونگری عابد فرامرز را از میدان نبرد هزیرلا می‌رباید. و خرم‌آباد نیز خرمیه نام دارد. رستم نیز ابلیس دیو را می‌کشد و با شکست دیو نگهبان پاس پرهیزگار او را رها می‌کند (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۹۱: ۷۹۴-۷۹۹). مشخص است با یکی از دو روایت از دیگری اخذ شده است، یا هر دو منبع یکسانی دارند. نگارنده فرض آخر را ترجیح می‌دهد. سراینده شهریارنامه، داستانی کاملاً بی‌ارتباط با شهریار را به عنوان اپیزودی مهم برای گسترش منظومه، به ضمن داستان اصلی خود افزوده، محتملاً آن را از حماسه‌های شفاهی ایران (و نه این طومار که نسبت بدان متأخر است) اخذ کرده است.

ب-۲. داستان نامه‌نگاری تهدیدآمیز سلیمان (ع) به شاه ایران و تقابل رستم (و زال) با فرستادگان نبی:

در برخی منابع تاریخی، بن‌مایه تاختن سلیمان نبی (ع) به ایران، در عصر شهریار کیخسرو، روایت شده است؛ منابعی چون تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب (۱۳۷۳: ۱۰۷-۸)، دینوری (۱۳۴۶: ۴۵)، تاریخ بناکتی (۱۳۷۸: ۳۲) و خواندمیر (۱۳۸۰: ۶۹۱/۱)، روایت حمله یا آهنگ حمله سلیمان به ایران و گریختن و وفات شاه کیانی را با اندک تفاوتی نقل کرده‌اند. این روایت در بخشی از متون حماسی شفاهی و منظوم فارسی، در حوالی سده دهم یا اندکی پیش‌تر یا بیش‌تر، زمینه شکل‌گرفتن داستان‌های کوتاه و بلند متعددی شده است. در شهریارنامه، آمدن فرستاده سلیمان (ع) به نزد لهراسب و بازخواهی‌اش اییزودی بی‌ارتباط به شهریار است. لشکرکشی سلیمان به ایران و تقابل رستم با سپاه شاه- پیامبر، واقعه‌ای متعلق به تاریخ شفاهی ایرانیان بوده است که از سده‌های سوم و چهارم هجری، بقایایی از آن به تواریخ مکتوب نیز تسری کرده است. سراینده شاهنامه اسدی نیز ضمن اخذ همین تاریخ شفاهی، به یاری تخیل و ترکیب آن با چند داستان مهم در حماسه‌های شفاهی معاصر خود، چون داستان هشت (هفت) لشکر و تکرار مضمون داستان رستم و سهراب و نبرد ناشناخته رستم با فرزندان دودمانش یکی از مطوّل‌ترین حماسه‌های منظوم فارسی را تولید کرده است. در این منظومه به جای ابلیس دیو، داستان عفریت دیو که در کوهساران قاف اقامت دارد، جایگزین شده است، و رستم به خواست سلیمان، پس از طی سفرهای دراز و غلبه بر موانعی متعدد، او را اسیر می‌کند. پیشنهاد تسلیم یا حمله را نیز فرستاده‌ای موسوم به زرین‌قبا که از اصلی‌ترین شخصیت‌های منظومه و در اصل تور جهانگیر، نواده رستم است، بدون خواستن هدایایی، به شاه ابلاغ می‌کند. همچنین داستان دزدیدن انگشتری نبی به دست صخره دیو و در نهایت بازگرداندن مسند سلیمان به وی بخش مهمی از این منظومه را تشکیل داده است که برآیند روایت کهن دزدیدن انگشتری سلیمان توسط یکی از جنیان به نام صخر یا آصف یا خنقیق، و تکیه‌زدن جن بر مسند سلیمان تا چهل روز است (رک: طبرسی، ۱۳۵۰: ۴/۴۷۵). در روایات عامیانه نیز مشابه این داستان با تفاوت‌هایی اندک یافت می‌شود (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۱۶-۳۱۹). حتی در یک طومار متأخر موجود در کتابخانه مجلس ضمن اشاره به خراج خواستن سلیمان، شاه کیانی را به کاووس تغییر داده (برای پرهیز از تقبیح کیخسروی پاک‌دین) و در تقابل سلیمان با رستم، اسلام آوردن رستم رستم رستم نقل کرده است (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۱۴۳). در برخی روایات متأخر از

دوره صفوی تا قاجار، همگام با رشد تشیع، امام علی (ع) نیز اضافه شده، شکست خوردن و ایمان آوردن رستم به دست امام نخست شیعیان روایت شده است. از جمله منظومه کوچکی موسوم به «داستان مسلمان شدن رستم به دست امیرالمؤمنین (ع)» (که توسط مصحح، با نام رستم نامه نام گذاری شده است) احتمالاً متعلق به سده دوازدهم (رستم نامه، ۱۳۸۷: ۱۶) که مشابه آن در روایات شفاهی پراکنده نیز موجود بوده است (انجوی شیرازی، ۱۳۵۸: ۱۰۷-۱۲۷). به نظر می آید شاعر شهریار نامه، اولاً روایت را در عصری اخذ کرده که هنوز امام علی (ع) بدان افزوده نشده بود و ثانیاً آن را با فضای منظومه تطبیق داده، از عصر کیخسرو به لهراسپ منتقل کرده است. ثالثاً با روایت بازخواهی سلیمان از ایرانیان، غیرمستقیماً از حقانیت ایرانیان و مرود هجمه قرار گرفتن آن ها در این موقعیت دوگانه یاد کرده است؛ نکته ای که در روایات سده های بعدی کاملاً جهت بازگونه می یابد.

۳- نتیجه گیری

داستان شهریار که در ادامه داستان برزو شکل گرفته است، نه تقلید داستان برزو که محصول ادامه منطقی آن در فضای اتساع روایی یک داستان بر مبنای الگوهای رایج بوده است. بدین ترتیب، با توجه به اینکه در مورد اصل شفاهی حماسه شهریار نامه مستندات چندانی در طومارهای فارسی نیست، شهریار که در روایات حماسی فارسی در حد یک نام فرعی- به عنوان پسر برزو یا نوه او و پس تمور- بوده است، به وسیله شاعری در هند و با اخذ داستان هایی از دیگر شخصیت ها و نسبت دادن آن ها به این شخصیت، و تلفیق داستان او با داستان هایی معروف چون داستان سلیمان نبی و کیخسرو (و جانشینی کیخسرو با لهراسپ) و داستان نبرد رستم با ابلیس دیو و صخره دیو، و داستان مازندران، دست به خلق یک منظومه روایی بزرگ زده است که از مستحکم ترین و منسجم ترین داستان های منظوم حماسی فارسی است. شاید یک علت این ساختار مستحکم نسبت به منظومه هایی مثل سام نامه و برزنامه جدید که مستقیماً از ادب شفاهی سیراب شده اند، همین نقش شاعر در ترکیب و بازآفرینی روایات برای خلق یک مسیر داستانی مستحکم بوده است.

منابع

- اسدی (۱۳۹۸). شاهنامه اسدی. تصحیح فرزاد. قائمی، تهران: سوره مهر.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۸). فردوسی‌نامه، ۳ ج. تهران: علمی.
- اوستا، گزارش و پژوهش (۱۳۸۴). جلیل دوستخواه، ۲ جلد، چاپ نهم، تهران: مروارید.
- بناکتی، داودبن محمد (۱۳۷۸). تاریخ بناکتی: روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب، به‌کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). آثار الباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳). به تصحیح رضا انزلی نژاد. یحیی کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- تفضلی، احمد، آموزگار، زاله (۱۳۸۵). اسطوره زندگی زرتشت. تهران: نشر چشمه.
- جباره ناصرو، عظیم (۱۳۹۵). «بررسی تحلیلی آغاز و پایان منظومه شهریارنامه بر اساس روایتی نقالی»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۸، شماره ۳، شماره پیاپی ۳۱، پاییز، صص ۵۳-۶۶.
- خواندمیر (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر، تهران: خیام.
- دینوری، احمدبن داود (۱۳۶۴). ترجمه صادق نشأت. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رستم‌نامه: داستان مسلمان شدن رستم داستان به دست امام علی (ع)... (۱۳۸۷): به کوشش سجاد آیدنلو، تهران: میرن مکتوب.
- شهبازی، عبدالله (۱۳۶۶). ایل ناشناخته: پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس، تهران: نشرنی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۵۰). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳ ج. تهران: فراهانی.
- طومار نقالی شاه‌نامه (۱۳۹۱). ویرایش سجاد آیدنلو، تهران: به‌نگار.
- عطایی (سده دهم). برزنامه جدید، نسخه آنکلیل دوپرون. به شماره R. ۹۸۰۴.
- غفوری، رضا (۱۳۹۶). «چند روایت از شهریارنامه در ادبیات عامیانه ایران»، فرهنگ و ادبیات عامه، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۱۱۸-۱۳۷.
- ____ (۱۳۹۶). «شهریارنامه و ادبیات غرب ایران»، فصلنامه شعر و زبان معاصر، دوره اول، شماره دوم، صص ۱-۱۱، <http://www.jocp.ir>.
- ____ (زمستان ۱۳۹۶). «نگرشی به شهریارنامه و دوره سرایش آن»، بوستان ادب، دوره ۹، شماره ۴ - شماره پیاپی ۳۴، صص ۱۱۹-۱۴۲.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- معین، محمّد. (۱۳۸۴). فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر.
- نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۴). تصحیح رضا غفوری، شیراز: سیوند.
- هفت‌لشکر (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری - مهدی مدایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینلز، جان (۱۳۷۳). شناخت اساطیر ایران. ترجمه زاله آموزگار و احمد تفضلی، بابل، چشمه و آویشن.
- Hanaway, W. (1978). "The Iranian Epics," in Felix Oinas, ed., Heroic Epic and Saga, Bloomington and London, pp. 77-98.
- Molé, Marijan. (1953). "L'épopée iranienne après Firdosi," La Nouvelle Clío 5, pp. 377-93.